

سیاست خارجی و چند جانبه گرایی ایالات متحده در آفریقا^۱ (برقراری امنیت برای سرمایه داری)

نویسنده: فیلیپ نیل^۲

مترجم: احمد بخشی^۳

چکیده

این مقاله به بررسی سیاست خارجی ایالات متحده در قاره آفریقا و راهکارهایی که این کشور به منظور حفظ و تامین منافعش در این قاره اعمال می‌نماید می‌پردازد. سیاست خارجی ایالت متحده در قاره آفریقا دارای فراز و نشیب فراوان بوده است.

نویسنده در این مقاله به دو رهیافت انطباق^۴ و امتناع^۵ در سیاست خارجی ایالات متحده در دوره‌های مختلف پرداخته و معتقد است که رهیافت انطباق رهیافتی

^۱ - این مقاله از مجموعه مقالات کتاب هژمونی ایالات متحده و سازمانهای بین‌المللی که توسط روزماری فوت (Rosemary Foot) استاد روابط بین الملل و همکاری‌اش تدوین شده است به فارسی ترجمه گردیده است.

Rosemary Foot, ..., US Hegemony and International Organization (Oxford University Press, 2003).

^۲ - وی تا سال ۲۰۰۲ رییس گروه و استاد علوم سیاسی دانشگاه Stellenbosch آفریقای جنوبی بود و کتابهای زیادی در مورد سیاست خارجی آفریقای جنوبی و چند جانبه گرایی، مشارکت عمومی و سیاست خارجی نوشته است. وی با همکاری Pat McGrown کتاب قدرت، ثروت و عدالت جهانی: یک کتاب مرجع رشته روابط بین الملل برای آفریقا را به رشته تحریر در آورد که در این کتاب به عدم توزیع عادلانه رفاه جهانی و حکومت جهانی اشاره دارد وی در فوریه ۲۰۰۳ در دانشگاه اوتاگو (OTAGO) نیوزیلند به عنوان استاد علوم سیاسی مشغول تدریس گردید.

^۳ - دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

^۴ - Accommodation

^۵ - Rejection

است که ایالات متحده پس از جنگ سرد (دهه پایانی قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱) به ویژه در دوره کلیتون آن را اعمال نموده است و هنوز هم با اندکی تغییر ادامه دارد. و بر اساس این رهیافت توانسته است سرمایه‌گذاری‌های زیادی را در این قاره انجام دهد.

پس از جنگ سرد سیاست آمریکا از وادار کردن کشورها به آزادسازی اقتصادی، به سمت برقراری دموکراسی، جلوگیری از منازعات و امن سازی این قاره برای سرمایه‌داری تغییر جهت داده است و علاوه بر این روابط از حالت دوجانبه که در دوره جنگ سرد حاکم بود به روابط منطقه‌ای، قاره‌ای و چند جانبه تغییر پیدا کرده است.

این مقاله به بررسی سیاست آمریکا در آفریقا پس از جنگ سرد با تاکید بر سیاستهای چند جانبه‌گرایی می‌پردازد و نویسنده بر اساس رهیافت نیوگراشسی به بررسی نقش قدرت هژمونیک آمریکا در سیاستهای جهانی و نظم اقتصادی می‌پردازد و جایگاه چند جانبه‌گرایی را در درون این سیستم توضیح میدهد.

هدف از این مقاله بررسی راهکارهایی است که ایالات متحده به منظور تامین

منافعش در قاره آفریقا از طریق نهادهای چندجانبه‌گرایی و چند وجهی اعمال می‌کند.^(۱)

این یک مساله ساده و قابل فهم، آن طور که ما تصور میکنیم، نمی‌باشد. مفاهیم

به کار برده در عنوان مقاله مانند "ایالات متحده"، "نهادهای چندجانبه‌گرایی" و "آفریقا" مفاهیمی پیچیده و مبهم می‌باشند و اشاره به این دارد که ایالات متحده چگونه از نهادهای چندجانبه مانند سازمان ملل، سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول که خودش یکی از اعضای آن می‌باشد برای تعقیب اهدافش استفاده می‌کند؟ همچنین به این مساله اشاره دارد که چگونه ایالات متحده با نهادهایی مانند سازمان وحدت آفریقا که در آن عضو نمی‌باشد، تعامل و نفوذ دارد؟

در این فصل تلاش بر این است تا نشان داده شود که تعامل ایالات متحده با سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول ممکن است گسترده باشد. برای اثبات این دلیل من از منابع زیادی استفاده کرده‌ام تا توضیح دهم که چگونه ایالات متحده از این نهادها که خودش نیز یکی از اعضای آن می‌باشد برای پیشبرد سیاستهایش در آفریقا استفاده میکند؟

از طرف دیگر برای پاسخ به سؤال دوم باید به این نکته توجه داشت که ایالات متحده برای تفوق بر نهادهای چندجانبه (چند وجهی) آفریقا و تعامل با آنها با مشکلات فراوان روبرو می‌باشد. سیاست امریکا در آفریقا در بیشتر این دوره (۱۹۴۶-۲۰۰۰) به صورت دو جانبه بوده است و در طول جنگ سرد ایالات متحده از روابط دو جانبه اش با کشورهای خاص آفریقایی به عنوان عامل مقابله با تهدیدات اتحاد جماهیر شوروی در این قاره استفاده کرده است.^(۳) به طور کلی دو جانبه گرایی گزینشی تا حدودی یک استراتژی کاملاً "مطمئن برای ایالات متحده فراهم کرده بود که بتواند در قاره آفریقا از مزایای روابط قدرت نیز استفاده نماید.

کشورهای قاره آفریقا نه تنها به عنوان یک شریک استراتژیک ایالات متحده تلقی نمی‌گردیدند بلکه این حس در بین آفریقاییان وجود داشت که یک بلوک و اتحادیه را علیه ایالات متحده در سازمان ملل تشکیل دهند. نهادهای چند وجهی ایالات متحده در بیشتر اوقات به عنوان مخالف منافع ایالات متحده در این قاره عمل میکردند، زیرا گرایش به انتقاد "از غرب" به خاطر حمایت تلویحی از رژیم های اقلیت سفید پوست و همچنین اعمال اشکال جدید امپریالیسم فرهنگی، سیاسی و اقتصادی از ایالات متحده و متحدانش به شدت وجود داشت. این مساله را می‌توان در سازمانها و نهادهای منطقه‌ای مانند "کنفرانس

همکاری توسعه جنوب (SADCC) که بعداً به جامعه توسعه جنوب آفریقا (SADC) تغییر یافت مشاهده نمود. کنفرانس همکاری توسعه جنوب مهمترین هدفش آزادسازی جنوب آفریقا از حکومت اقلیت سفید پوست بود و برای گسترش این سازمان، ایالات متحده تمایلی به مشارکت همه جانبه با این سازمان و مشارکت در مبارزات آزادیخواهانه آن نداشت و از دیدگاه این سازمان ایالات متحده به عنوان یک "هم پیمان دشمن" تصور می‌شد.^(۳) بنابراین دامنه مداخله ایالات متحده در نهادهای چند وجهی قاره آفریقا شدیداً محدود می‌گردد.

این وضعیت به طور شگفت انگیزی پس از جنگ سرد تغییر کرد و با انتقال به عصر پس از آپارتاید موانع مداخله میان امریکا و نهادهای چند جانبه در آفریقا به شدت کاهش یافت، علاوه بر این همگرایی نزدیکتر اقتصادهای آفریقایی با اقتصاد جهانی در دهه ۱۹۹۰ فرصت‌های جدید برای ایالات متحده و آفریقا ایجاد کرد تا با یکدیگر در گسترش و توسعه ابتکارهای چند جانبه همکاری نمایند، همچنین گستردگی و شدت بحرانهای انسانی در قاره آفریقا، ایالات متحده را در این امر جدی تر ساخت تا راهکارهایی را برای همکاری در ابتکارات حل منازعه چند جانبه فراهم کند و بتواند تمایلات و خواسته‌هایش را برای یک نظم جدید جهانی که در آن میبایست تلاش جمعی به منظور امنیت و مسولیت صورت بگیرد، محقق سازد.

دهه ۱۹۹۰ و سال‌های اول قرن ۲۱ سالهایی کاملاً پر درد سر و پرکاری برای ایالات متحده در قاره آفریقا بود و ایالات متحده نه تنها از این فرصت برای تائید خواسته‌هایش به منظور تعقیب منافع دراز مدتش استفاده کرد بلکه برای بهره برداری بیشتر، در حل منازعات با نهادهای آفریقایی نیز همکاری کرد این امر بعدها رشد قابل

ملاحظه‌ای نمود. به نحوی که عموم مردم امریکا و نمایندگان کنگره از سیاستهای پرهزینه درگیریهای خارجی استقبال نکردند.

روابط با نهادهای آفریقایی و تعدادی از دولت‌های محوری در آفریقا بخشی از استراتژی مشارکت در حل منازعات بود. این مساله در دوره بیل کلینتون بشدت گسترش یافت، به ویژه زمانی که وی با تصویب قوانینی به طور جد در قاره آفریقا فعال شد. علیرغم انتظارات گسترده از تغییرات و تفاوت‌های ذاتی که می‌بایست با ورود جورج بوش به کاخ سفید به وجود می‌آمد، اما بوش با افتخار تمام و با سعی کامل به دنبال "مشارکت در آفریقا" حتی با شدت بیشتری بود و سعی در حفظ آن داشت اما تغییراتی نیز به وجود آمد. پیترا شرایدرا^۱ به این تغییرات اشاره می‌کند:

تیم کاری بوش از شدت کار آفریقا کاست و در اکثر موارد تفاوت زیادی با برنامه کلینتون داشت اما در عوض بر تقویت ابتکارات بخش خصوصی در آفریقا تاکید کرد تا سود بیشتری از برنامه اقدام رشد و فرصت آفریقا (AGOA) ببرد و با دولت‌های محوری آفریقا مانند نیجریه و آفریقای جنوبی به منظور تقویت همکاری در حل مشکلات آفریقایی مانند منازعات آفریقا ارتباط بیشتری برقرار کرد.^(۴)

این مقاله در دو بخش ارائه می‌شود. در بخش اول، فعالیتهای ایالات متحده از زمان جنگ جهانی دوم و نقش چند جانبه گرایی که این کشور از آن زمان ایفا کرده است، ارائه می‌گردد، سپس در بخش دوم چند جانبه گرایی به مثابه یک فرایند در آفریقا توضیح داده می‌شود. اگر ما خواسته باشیم یک دیدگاه انتقادی در مورد موفقیت‌ها و همچنین چالش‌ها و شکست‌های ایالات متحده در آفریقا داشته باشیم می‌بایست به آفریقا به مثابه

^۱ Peter Schrader (استاد علوم سیاسی دانشگاه‌های آمریکا و متخصص آفریقا)

یک عامل (AGENT) و نه به عنوان یک موضوع ساده بپردازیم. و در پایان این مقاله سعی در توصیف جزئی و همه جانبه ابعاد چند جانبه گرایی در سیاست‌های آمریکا پس از جنگ سرد و به طور خاص سیاست‌های دوره بیل کلینتون خواهیم داشت که در بسیاری از موارد ممکن است اعمال این سیاست‌ها در قاره آفریقا درست یا نادرست باشد.

منابع زیادی در دسترس می‌باشد که علیرغم تفاوت‌های آشکار در روش سیاست خارجی بین دولت بیل کلینتون و جورج بوش، نشان می‌دهد که سیاست‌های آینده ایالات متحده در قبال آفریقا با همان مشکلات و تنش‌هایی که در دوره بیل کلینتون مواجه بوده است روبرو خواهد بود.

این مقاله در مورد سیاست آمریکا در قبال آفریقا و در مورد نقش قدرت هژمونیک ایالات متحده آمریکا در سیاست‌های اخیر جهان، نظم اقتصادی و جایگاه چند جانبه گرایی در درون این نظم از روش نوگرامشی^۱ استفاده کرده است.^(۵)

۱- تغییر و تداوم سیاست‌های ایالات متحده در قبال آفریقا (۱۹۸۹-۱۹۴۶)

در تمام دوره پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده منافع اندک اما حیاتی در آفریقا داشت. هدف سیاست خارجی این کشور علاقه شدید در جهت تقویت و گسترش حقوق بشر و ارزش‌های دمکراتیک بود. به منظور جلب حمایت دیپلماتیک آفریقا در سازمان ملل و دیگر نهادهای چند جانبه و همچنین به منظور حفظ و تداوم دسترسی ایالات متحده

^۱ - آنتونیوگرامشی: (۱۹۳۷-۱۸۹۱) اندیشمند ایتالیایی و طرفدار حزب کمونیست این کشور، وی خلاف مارکس که اقتصاد را زیربنایی ترین اصل مارکسیستی می‌دانست، فرهنگ را اصل قرار داد و اولین بار از واژه هژمونی در فرهنگ سیاسی استفاده کرد و منظور او از هژمونی (سلطه) بیشتر بعد فرهنگی داشت. اما اکنون این واژه برای تمام ابعاد سلطه به کار می‌رود.

به حجم وسیعی از مواد خام حیاتی تولید شده توسط کشورهای آفریقایی تجارتش را با این قاره گسترش داد و همچنین در این قاره سرمایه گذاری کرد.^(۶)

ایالات متحده همانند دیگر ابعاد سیاست خارجی اش در جهان، در آفریقا نیز بصورت گسترده از قدرتهای حامی وضع موجود، حمایت کرده و علاقه مند به حفظ ثبات سیاسی سیستم جهانی پس از جنگ (همان سیستمی که خودش بوجود آورده بود) بوده است. ایالات متحده به خاطر ترس از رشد خشم و نفرت آفریقاییان از تداوم ظلم استعمارگران اروپایی که میتواند علیه منافعش به کار رود یک فرایند استعمارزدایی عمومی را در آفریقا تشویق کرد. این تنها یک ادعا بود که ایالات متحده حامی اصلی استقلال در آفریقا است. زیرا که ایالات متحده تلاش کرد در زمانی که مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۶۰ در صدد تصویب اعلامیه اعطای استقلال به کشورهای مستعمره و مردمانش بود از رای دادن خوداری کند.^(۷)

ایالات متحده همچنین مجبور شد استقلال دولتهای جدید آفریقایی را به منظور حفظ ارتباط با سرمایه های اروپایی به رسمیت بشناسد، بنابراین توانست کانالهای تجاری و مالی ایجاد شده در زمان استعمار را حفظ کند. تمرکز ایالات متحده برای حفظ وضع موجود در رهیافتش نسبت به منازعات این قاره قابل مشاهده است. ایالات متحده از یک طرف تلاش داشت تا از تغییرات بنیادین سیاسی افراطی که علیه حکومتهای استبدادی صورت می گرفت جلوگیری نماید حتی اگر مقامات سیاسی آن کشور آشکارا هنجارهای سیاسی مورد حمایت ایالات متحده را نقض نمایند. بیشتر سیاستهای ایالات متحده در جهت همسویی با اقلیت سفید پوست حاکم بر جنوب آفریقا بود. ایالات متحده حداقل از زمان ریاست جمهوری نیکسون تا شروع دوره ریاست جمهوری ریگان خودش را متعهد

به (معاهده) ۳۹ امنیت ملی^۱ که قبلا به خاطر اینکه تغییرات جنوب می‌بایست در راستای منافع اقلیت الیگارشسی سفید باشد به تصویب رسیده بود، می‌دانست.^(۸) این کشور در بیشتر نقاط این قاره مانند زئیر (جمهوری دموکراتیک کنگو) رژیم مستبد را ترجیح داد تا بتواند یکی از رهبران ضد کمونیست را حفظ نماید و به خاطر این مساله ایالات متحده در یک تناقض آشکار میان حمایت از حقوق بشر و حمایت از رژیم های استبدادی و تغییرات اندکی که برای جلوگیری از این رژیم‌ها صورت می‌داد، گرفتار بود. علاوه بر این اولویت تقویت حقوق بشر، دولت پاسخگو و رفتارهای دموکراتیک به خاطر جلوگیری از ظهور ناسیونالیست‌ها و کمونیست‌های کینه‌توز غربی و حذف این عناصر بالقوه، به فراموشی سپرده شد.

واشنگتن دائما به خشونت درونی (داخلی) و بین‌الدولی در آفریقا به عنوان منبع تهدید، ناامنی و بی ثبات سازی برای تجارت و سرمایه گذاری اش مینگریست که می‌بایست این تهدیدات از صحنه جهانی حذف گردد و علاوه بر این، این منابع تهدید کننده روابط قدرتهای بزرگ بود.

در تمام چهار دهه پایانی قرن بیستم، سیاست آشکار ایالات متحده حفظ و کنترل منازعات و جلوگیری از سرایت آن از آفریقا به دیگر عرصه‌های ژئوپلتیکی و تعقیب راه‌حل‌های صلح آمیز منازعات آفریقا بود. ایالات متحده در طول زمان از منابع دیپلماتیک

^۱ این معاهده آپارتاید بین ایالات متحده و آفریقای جنوبی در مورد تغییرات سیاسی و امنیتی منعقد گردید که در آن آمریکا خود را متعهد به حمایت از رژیم آپارتاید می‌دانست و علاوه بر این تغییرات سیاسی کشورهای همسایه آفریقای جنوبی نباید به گونه ای باشد که بر خلاف منافع اقلیت سفید پوست و رژیم آپارتاید باشد.

زیادی برای تاثیر و نفوذ در این قاره استفاده کرده است، چه تلاشهایی که خودش به طور مستقیم انجام داده و چه آنهایی که به وکالت از ایالات متحده صورت گرفته است.

برای مثال این کشور یک نقش مهم حمایتی در توافقنامه اسکان لنکستر^۱ زیمبابوه ایفا کرد. همچنین در مورد مذاکرات منجر به استقلال نامیبیا در سال ۱۹۹۰ و در ارتباط با خروج نیروهای کوبایی از آنگولا نقش کلیدی را در تلاشهای چند جانبه ایفا کرده است. زمانی که شورای امنیت سازمان ملل وظیفه صلح بانی را در آفریقا به عهده گرفت، واشنگتن نیروهای صلح بان خود را از این قاره خارج کرد و حتی مجبور شد تا مسئولیت صلح بانی را در مورد نیروهای صلح بان سازمان ملل در سومالی بر عهده بگیرد.^(۹)

کاهش جایگاه قوی آمریکا در این قاره تمایلات برای حل و فصل منازعات را با هر هزینه و حتی گاهی اوقات با علاقه زیاد برای پذیرش توافق گسترش داد. اما ممکن بود، مدت این روند طولانی گردد.^(۱۰)

ایالات متحده بعد از زمانی که مشخص می گردید که منازعه دیگر مهمل شدنی نیست و راه حل صلح آمیز به آسانی به وجود نمی آید طرفدار از دست دادن منافعش در منازعه بود. همانند آن چیزی که در سودان به وجود آمد. البته زمانی که اهداف بزرگ سیاسی اش در معرض خطر قرار می گرفت، ایالات متحده می توانست به سرعت در منازعات شرکت نماید.

^۱ لنکستر (Lancaster): معاهده بهبود تقسیم اراضی بین سفید پوستان و سیاهان بین دولت زیمبابوه و انگلستان.

و از آن به عنوان بخشی از جنگ علیه تروریسم که جورج بوش آن را اعلام کرد، استفاده کند. همانند آن چیزی که در مورد سودان نیز اتفاق افتاد.^(۱۱)

شاید مهمترین بعد در جهت‌یابی ایالات متحده در رابطه با آفریقا عدم تمایل این کشور به تغییرات اساسی و ساختاری در تعاملات اقتصادی شمال و جنوب می‌باشد. این به استثناء دوره ای کوتاه در پایان دهه ۷۰ که در آن دولت کارتر تلاش نمود تا کشورهای توسعه یافته را به مشارکت در یک نظم اقتصادی جدید ترغیب نماید، تمام دوران را شامل می‌شود.^(۱۲)

هر ایده‌ای مبنی بر انتقال و توزیع مجدد اقتصاد جهانی به طور سیستماتیک با مخالفت ایالات متحده روبرو شده، و چیزی بی ارزش تلقی می‌شد، و در عوض واشنگتن دائماً در تلاش بود تا کشورهای توسعه نیافته و به ویژه آفریقا را همانطور که رئیس جمهور ریگان آن را قبلاً اعلام کرده بود، به پیروی از «منطق بازار» متقاعد کند.^(۱۳) زمانی که کشورهای آفریقایی در برابر این خواسته مقاومت کردند ایالات متحده از منابع گسترده قدرت به طور مستقیم و غیرمستقیم استفاده کرد و سعی نمود تا بر رهبران این قاره تأثیر بگذارد.

نظم اقتصاد جهانی چندجانبه به عنوان میراث جنگ جهانی دوم بود و ایالات متحده در تلاش بود تا تقاضاهای آفریقایی‌ها را برای اصلاح ساختار اقتصاد جهانی در جهت کسب منافعشان در عضویت گات (GAT) همانند هزینه‌های اندک مذاکرات تجارت جهانی و یا عضویت در صندوق بین‌المللی پول مانند دسترسی به اعتبار مورد نیاز در زمان بحران‌ها و یا عضویت در بانک جهانی مانند اعتبارات توسعه چندجانبه و همچنین عضویت و پیوستن آنها به اقتصاد سیاسی وضعیت موجود رد نماید. واشنگتن به طور

همزمان از دستگاههای اجبار و ایدئولوژیک چندجانبه به منظور متقاعد کردن رهبران آفریقایی برای تعقیب سیاست های صحیح اقتصادی کلان استفاده می کرد.

در حالیکه اقتصاد کلان جایگزین معتبری وجود داشت، بیشتر رهبران آفریقایی با دیگر کشورهای در حال توسعه به منظور تعقیب و پیگیری آن چیزی که کراسنر^۱ (Krasner) آن را جنگ و منازعه ساختاری نامید علیه رژیم های اقتصادی لیبرال مورد حمایت واشتنگتن؛ متحد گردیدند.^(۱۴) هر چند که اقتصادهای در حال زوال و نابودی آفریقا در طول سالهای دهه ۱۹۸۰ آنان را متقاعد کرد که رهبران آفریقایی هیچ گونه آلترناتیوی به جز پذیرش پیش فرضهای اقتصاد نیولیبرال ندارند.

ایالات متحده در اوایل دهه ۱۹۹۰ ظاهراً به یکی از اهداف سیاست خارجی اش در آفریقا یعنی امن ساختن این قاره برای رشد سرمایه داری دست یافته بود. در بیشتر سالهای دوره مورد مطالعه ایالات متحده برای تعقیب سیاست های وضع موجود و پیگیری منافعش در قاره آفریقا از دو رهیافت سیاسی استفاده کرده است: انطباق^۲ و امتناع^۳. هرچند که باید به تفاوت بین این دو رهیافت نیز اشاره گردد و این حقیقت را نباید فراموش کرد که تمام دولتهای آمریکا از زمان جان اف کندی در آفریقا تأثیر گذار بوده اند. با مطالعه این دو رهیافت تفاوت سیاست گذاری دولتها بیشتر آشکار می شود.^(۱۵)

حقیقت این است که آفریقا در منافع جهانی آمریکایی ها جایگاهی حاشیه ای دارد و این مساله نشان دهنده این است که سیاست ایالات متحده نسبت به آفریقا به شدت متأثر از مسائل بین المللی می باشد.

۱- استاد علوم سیاسی و متخصص مسایل امنیت دانشگاه کالیفرنیا

2- Accommodation

3- Rejection

از این دیدگاه سیاست ایالات متحده نسبت به آفریقا به عنوان محوری اساسی در جهت منازعات جهانی برای سلطه بوده است. در این مقاله از واژه هژمونی به همان مفهومی که گرامشی آن را به کار برده است، استفاده شده است؛ بدین معنا که هژمونی نه تنها به معنای تفوق بر منابع مادی قدرت و یا کاربرد محض قدرت اجبار و سرکوب می‌باشد، بلکه قطعاً برای رهبری ایدئولوژیکی و توانایی تعیین اینکه کدام ایده‌ها و ارزش‌ها «هنجار» و احساس مشترک هستند و یا کدام ایده‌ها دارای ارزش نمی‌باشند، نیز می‌باشد. (۱۶)

تلاش برای هژمونی بین‌المللی با پایان جنگ سرد از بین نرفت، بلکه روش استفاده از آن دقیق‌تر و ظریف‌تر گردید که این جنبه کمتر آشکار می‌باشد. دارا بودن قدرت رهبری، منجر به تعقیب و پیگیری آرزوها و خواسته‌های باقی‌مانده گردید و شرایط لازم برای دارا بودن یک قدرت بزرگ مؤثر و قوی در جهان تک‌قطبی را به وجود آورد.

این امر شامل ابزارهای فرایند دایمی مشروعیت‌یابی ایده‌ها، ساختارها و نهادهای حقوقی ایالات متحده که منجر به رهبری ایالات متحده گردید و همچنین بطور همزمان شامل فرایند مشروعیت‌زدایی ایده‌ها، ساختارها و نهادهایی که این حقوق را به چالش می‌گیرد، می‌باشد.

هنوز هم تمرکز ایده هژمونیک بین‌المللی بر چهره دایمی و روش‌هایی که سیاست‌گذاران از طریق آن به آرزوها و منافعشان در آفریقای زیر صحرا عمل کرده‌اند، می‌باشد. ایالات متحده از ابتدا در تلاش بود تا خواسته‌های خود را در آفریقا بدون اینکه اهداف هژمونیک خود را رها کند، با سیاستهایش منطبق سازد و این همان مسأله‌ای است که من آن را رهیافت انطباق نامیده‌ام.

در رهیافت انطباق، هژمونی از طریق تلاش در جهت مطابقت منافع مشروع ایالات متحده با تأکید بر درجه‌ای از انطباق و همانندی منافع آمریکا و آفریقا و به طور همزمان گسترش و توسعه نهادهای همکاری قابل دسترس است. هر چند که در بیشتر موارد سیاست‌گذاران ایالات متحده، منافع آفریقا را در یک نظم عادلانه توزیعی در اقتصاد سیاسی جهان ترسیم کرده اند، برای مثال با اتهاماتی همانند نامعتبر بودن آشوبهای الهام گرفته از کمونیست (هیجانان و آشوبهای کمونیستی و یا دیگر نیروهای ایالات متحده و سازمان ملل) این منافع به عنوان منافی غیرمهم و درجه دو تلقی شده است.

در رهیافت «امتناع» منافع آفریقایی‌ها در یک اقتصاد سیاسی عادلانه با مجموعه‌ای از ایده‌ها، ساختارها و نهادهایی که ممنوع می‌باشند، مرتبط می‌باشند و به منظور حمایت از ارزش‌های ایالات متحده لازم است به آنها توجهی نشود. هرچند که شناخت هر دو رهیافت برای حفظ هژمونی ایالات متحده دارای اهمیت است، اما آنها در ابزار و روشهای کاربرد با هم تفاوت دارند. رهیافت انطباق می‌تواند با لیبرالیسم آمریکایی انطباق پیدا کند. از یک طرف بر منافع ایالات متحده در ایجاد حقوق بشر ملی و جهانی، همگونی نژادی و اقتصادهای بازار آزاد و از طرف دیگر بر مسایل آفریقا درباره عدالت اقتصادی و نژادی تأکید کند.

رهیافت انطباق با محافظه کاری ایالات متحده که معتقد به تحت تأثیر قرار دادن اقتدار نیروهای بازار و خشونت آشکار برای سیاستهای توزیع مجدد دولتی، می‌باشد به شدت در ارتباط است. این‌ها نمونه‌ای آرمانی می‌باشند و به عبارات ساده در جهان آشفته واقع‌گرایی نمی‌تواند تصمیم‌گیری و اجرا شود. اگر چه این امر ممکن است دوره‌هایی را که یکی از این دو رهیافت به صورت غالب در آمده‌اند را مشخص و برجسته نماید برای مثال در اولین دوره ریاست جمهوری ریگان رهیافت امتناع به طور کامل غالب بود. از منظر اقتصادی

تمام دوره حکومت ریگان یکی از دوره های خطرناک غفلت از آفریقا بود. تعقیب عقاید اقتصاد کلان مصرف محور با هدف ایجاد وقفه و برعکس جلوه دادن درباره آن چیزی که بسیاری آن را به عنوان کاهش هژمونی ایالات متحده و هشدار درباره نرخ تورم جهانی تصور می کردند انجام شد و این امر نه تنها منجر به پیشرفت اقتصاد جهانی بلکه همچنین باعث فرار سرمایه از کشورهای در حال توسعه گردید و آنها را گرفتار پرداخت بدهی های خود کرد که بهره این بدهی ها نیز با افزایش هزینه های ایالات متحده بالا رفت.^(۱۷)

رهیافت انطباق در سیاست های خارجی ایالات متحده نسبت به آفریقا به وسیله سیاستگزاران، گروههای نفوذ و شاهدانی که معتقد بودند ایالات متحده باید در جهت اصلاحات در فرهنگ این قاره نسبت به فرهنگ و تاریخ بی نظیر این قاره حساس باشد پیگیری می شد. این رهیافت به دوره جان اف کندی، زمانی که تلاش هایش به منظور گسترش روابط، تنها به ایدئولوژی ضد کمونیستی منحصر و محدود نمی شد، برمی گردد. همچنین در این میان یک نقش مهمی را هنری کیسنجر ایفا کرد زمانی که وزیر امور خارجه دولت فورد تلاش نمود تا بعضی از تحریم های اعمال شده از طرف ایالات متحده در بین رهبران آفریقایی را با ارتباط نزدیکش با اقلیت سفید پوست جنوب آفریقا نقض نماید. هر چند که آن تلاشها کاملاً شخصی و اخلاقی و متمایل به طرفداران سیاه دوره جیمی کارتر بود که سعی داشت تا امور آفریقا را با اهداف مورد نظرش انطباق دهد.

مکانیسم انطباق حکومت کارتر عبارت بود از: تلاشهای هماهنگ به منظور آشتی دادن نهادهای ایده آلیسم و حفظ وضعیت موجود و تلاش برای پروژه حمایت از آفریقایی سیاه، که مهم تر از مقاصد اخلاقی می باشد، به عنوان مکانیسم های انطباق در دوره کارتر در نظر گرفته شده است. این عوامل همچنین منابعی هستند که به یک ویتنام خسته و متنفر از آمریکا کمک کرد تا شهرت و اعتبار اقتصاد لیبرال ایالات متحده آمریکا در سراسر

جهان را احیاء نمایند.^(۸) این امری قابل قبولی خواهد بود که انتظار داشته باشیم ایالات متحده کاملاً حامی چندجانبه گرایی آفریقا بوده و قصد داشته باشد تا در آفریقا بیشتر درگیر باشد.

سیاست چندجانبه در طول دوره هایی که گرایش انطباق در ایالات متحده تفوق داشته است در قاره آفریقا گسترش یافت. در این زمینه شواهدی مبتنی بر تقویت این روابط همانطور که انتظارش می رفت وجود دارد: انتصاب آندری یونگ رهبر حقوق مدنی آمریکایی های آفریقایی تبار به عنوان سفیر ایالات متحده در سازمان ملل نشان دهنده این بود که نه تنها دولت کارتر کاملاً به رای هیأت موکلان انتخاباتی حساس است، بلکه علاقه مند به عادی سازی روابط با آفریقای سیاه نیز می باشد. همین طور در سخنرانی های آندره یونگ راه حل آفریقایی برای مشکلات آفریقایی را مشاهده می کنیم. این تغییرات، رهیافت انطباق و همکاری ایالات متحده را در جایگاه خوبی قرار داد زمانی که تلاش هایی چندجانبه به منظور تضمین استقلال زیمبابوه در سال ۱۹۸۰ بعمل آمد، آمریکا جایگاه خوبی و بهتری بدست آورد. زمانی که در شکل دهی گروه تماس غربی به طور جداگانه با جبهه آزادیبخش مردم جنوب غربی آفریقا (SWAPO) ملاقات کرد و دولت آفریقای جنوبی در سال ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ شروع به فرایند خروج صلح آمیز نیروهایش از کشور آفریقای جنوب غربی (نامیبیا) نمود. گروه تماس موافقت نامه سوآپو را مدیریت می کرد تا مجموعه پیشنهادها، من جمله نظارت عالی سازمان ملل برای انتخابات به بهترین نحو صورت پذیرد اما تنها آفریقای جنوبی از پذیرش آن خودداری کرد.

یک استثناء دیگر این است که از نظر آفریقائیان رهیافت انطباق احتمالاً بیشتر در

^۱-Andrew Young

زمانهایی پررنگ می‌شد که سطوح رقابت‌های ایدئولوژیک بین نیروهای خارج از آفریقا فروکش می‌نمود و این بدان معنا است که مخالفت و تعارض می‌بایست در زمان‌های تنش‌های بزرگ ایدئولوژیکی حفظ شود. بنابراین دوره کارتر دوره آموزنده و سرنوشت‌ساز است. رهیافت انطباق در مواردی همانند آن چیزی که اتحاد جماهیر شوروی مداخله‌اش را در اتیوپی در پایان دهه ۷۰ افزایش داد و یا حمایت بدون قید و شرط از نیروهای کوبایی انجام داد و دولت کارتر را مجبور به حمایت از سیاست‌های نیرنگ و فریب‌کرد، کم‌رنگ شد.^(۱۹) و مسأله مهم‌تر این که گسترش دامنه رقابت و مواجهه با قدرت‌های بزرگ در آفریقا و در تمام نقاط دیگر جهان در حال توسعه، شرایطی را برای رونالد ریگان به وجود آورد تا رقابت انتخاباتی را از کارتر در سال ۱۹۸۰ ببرد و دوباره خطوط رهیافت امتناع و انکار رشد پیدا کند. ادامه این بحث نشان می‌دهد که با پایان جنگ سرد می‌بایست مجدداً سیاست و رهیافت انطباق گسترش یابد. همانطور که قبلاً ذکر شد، دلایل تجربی مبنی بر آزمودن فرضیه‌ها، گاهی اوقات کاملاً پیچیده است. از آن جا که سابقاً دولت بوش تلاش کرد تا منافع آفریقائیان را در زمینه میانجیگری منازعات انطباق دهد، اما این انطباق زمانی که به کمک اقتصادی و کمک‌های مربوط به بدهی دولتهای آفریقایی مرتبط می‌شد، شرایط لازم را دارا نبود.

برعکس، دولت بیل کلینتون جایگاه آفریقا را تا سطح عالی بالا برد که پیش از این در سیاست خارجی ایالات متحده و سیاست‌گزاران آن سابقه نداشت. اما اعمال صورت گرفته به وسیله بیل کلینتون همیشه با واقعیت مطابقت نمی‌کرد. البته مقابله با کنگره، زمانی که در سال ۱۹۹۴ به تصرف جمهوری خواهان درآمد، به ویژه برای امور مناطق دورافتاده‌ای مانند آفریقا برای دولت بیل کلینتون امری آسان نبود. با این وجود رهیافت

انطباق کامل و تمام عیار هرگز بدین معنا نیست که بسیاری از آفریقائیان از این دوره رضایت دارند. اولین دلیل از این نارضایتی این است که جورج بوش هرگز سیاست ایالات متحده را نسبت به آفریقا تغییر نداد. برخلاف آنچه بسیاری از شاهدان در اوایل سال ۲۰۰۱ از آن نگران بودند.^(۲۰)

رهیافت انکار و امتناع با رهیافت روسای جمهور پیشین جمهوری خواهان مطابقت نداشت، در این دوره شکل ضعیفی از رهیافت انطباق به نظر می‌رسید که در حال تبدیل شدن به یک چهره پایدار سیاست خارجی آمریکا می‌باشد. در ضمن یک فرضیه آشکار نشان از تغییر نگاه به آفریقا در دهه ۱۹۹۰ جدا از مفاهیم توزیع مجدد اقتصاد سیاسی جهان به سمت یک اصلاح طلبی ملایم و معتدل دارد. تا سال ۲۰۰۱ این اصلاح طلبی معتدل در بین دسته‌ای از رهبران جدید آفریقایی که در تلاش برای همگرایی گسترده اقتصادهای آفریقایی به سوی سیستم جهانی بودند، مورد قبول قرار گرفت. این مسأله با نهادهای رهیافت انطباق ایالات متحده آمریکا هماهنگ می‌باشد. این رهیافت توسط نسل جدیدی از رهبران آفریقایی همانند رئیس‌جمهور نیجریه اوباسانجو^۱ و رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی امبکی^۲ پذیرفته شد و اعلام گردید که ایالات متحده به عنوان یک شریک بالفعل می‌باشد و امیدواری بیشتری به وجود آمد تا پس از دوره کلینتون به الگوی انطباق (الگویی که بیل کلینتون آن را به وجود آورد) تداوم یابد.

۲- وجوه عمده پروژه چندجانبه گرایی آفریقا

چندجانبه گرایی در آفریقا قبل از دهه ۱۹۹۰ با ایجاد سازمان وحدت آفریقا در سال ۱۹۶۳ رهبران آفریقایی، اتحاد آفریقا را به

1- Obasango

2- Mbeki

عنوان ابزاری برای حفظ امنیت سیاسی داخلی و حمایت آفریقا از نظم اقتصاد بین المللی چپاولگر تلقی می‌کردند. رژیم حاکم بر سازمان یک پیمان چندجانبه سیاسی بود که نخبگان دولت را از تغییرات تحمیل شده داخلی و خارجی محافظت و دور نگه می‌داشت. بنابراین چند جانبه گرایی ابزاری برای دولت سازی در مفهوم گسترده آن تلقی شد، اما همچنان از قدرت رژیم های اقتدار طلب پس از استقلال محافظت می‌کرد، از طرف دیگر در جبهه اقتصادی ایده‌های آفریقای مستقل و خودکفا و صنعتی کردن درونی این قاره یک سری امکاناتی را در بین دیگر نهادها همانند کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آفریقا^۱ که قول داده بود تا آفریقای ضعیف و کم بینه را از استعمار اقتصادی خارجی محافظت نماید، به وجود آورد. و همکاری منطقه‌ای در بین گروههایی از کشورهای آفریقایی به عنوان بخشی از این برنامه خودکفایی تقویت شد.

مشارکت آفریقایی‌ها در رژیم های بین المللی از قبیل موافقت نامه‌های تعرفه و تجارت و کنوانسیون لومه به منظور حذف نابرابری ها در روابط تجاری و کمک های نهادی و موانع حمایتی عمومی شکل گرفت، عضویت در گات محدود بود، و اعضای آفریقایی از عضویتشان به منظور بهره برداری از موافقتنامه های ویژه استفاده می‌کردند به جای اینکه از این عضویت به عنوان نیرویی برای همگرایی آفریقا در جهت اقتصاد جهانی استفاده نمایند. مساله حل منازعات در آفریقا یک مساله پیچیده بود هر چند که جنگ بیافرا و منازعه علیه استعمار بعضی از واکنش های منطقه‌ای را در کشورهای آفریقایی به دنبال داشت. برای مثال سادک^۲ در سال ۱۹۸۰ برای منظور امور اقتصادی ایجاد شد، اما بر مبارزه نهادهای موثر "سازمان وحدت آفریقا رهبری و مدیریت می‌شد بر طبق اساسنامه سازمان

^۱-UNECA

^۲- SADC

وحدت آفریقا یک کمسیون میانجیگری، آشتی، حکمیت و داوری پیش بینی شده بود. کشورهای خط مقدم علیه حکومت های اقلیت سفید پوست در زیمبابوه و آفریقای جنوبی اصرار داشت. برای بیشتر این دوره حل منازعه بر اساس ابتکارات رهبران خاص و "یا" (اصل ۳) اما به علت عدم وجود اعتبار این اصل مسکوت باقی ماند.

مدیریت منازعات اغلب در دستان اربابان جنگ سرد و استعمارگران بود. اولین مثالها از چند جانبه گرایی آفریقا را میتوان به عنوان ضد هژمونیک اما نه رفتار پسا هژمونیک تلقی کرد اولین اشکال هژمونی سیاسی و به ویژه اقتصادی توسط عوامل فرامنطقه‌ای با هدف مشروعیت یابی حکومت های انحصاری (اولین نسل از دولت سازان آفریقایی) بود. این شکل از تاسیس چندجانبه گرایی^(۲۱) عرصه را برای مداخله گسترده اجتماعی، اقتصادی تصمیم گیرندگان و تسلط چند جانبه گرایی تا امروز باز گذاشته است. با وجود این مداخلات، ابتکارات فراوانی در دهه ۱۹۹۰ انجام گرفته است.

تکامل چندجانبه گرایی در دهه ۱۹۹۰

بنا به دلایلی ابتکارات ثبات سازی اولین شکل از چند جانبه گرایی در آفریقا در اوایل دهه ۱۹۹۰ تغییر پیدا کرد. این دلایل عبارتند از: پایان جنگ سرد، فقدان قدرت چانه زنی آفریقایی ها، ترس از حاشیه ای شدن آفریقا، پذیرش بخشی از شکست در برنامه های خودکفایی همانند برنامه اقدام لاگوس و تأثیرات جدی بحران ها بدهی. این در حالی است که نه تنها ابتکارات قدیمی همگی از بین نرفتند، بلکه هنوز هم بعضی از گرایش های جدید و متناقض وجود دارد. موارد ذیل مهمترین ابعاد چندجانبه گرایی در دهه ۱۹۹۰ می باشند.

۱- همگرایی اقتصادی منطقه ای: یک فشار جدید برای همگرایی اقتصادی عمدتاً به عنوان تداوم عقیده قدیمی «در اتحاد قدرت» پیدا می‌شود و بخشی از این برنامه در پاسخ به پدیده هائی بود که در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ به وجود آمد. معاهده آبوجا در سال ۱۹۹۱ یک برنامه بلند پروازانه، اقدام به منظور ایجاد بازار مشترک همگرایی اقتصادی در آفریقا را به وجود آورد و این بهترین اقدام بود و ۶ گروه اقتصادی منطقه ای برای اجرای این برنامه در نظر گرفته شده بود.

۱- اتحادیه مغرب عربی

۲- بازار مشترک شرق و جنوب آفریقا

۳- جامعه مشترک کشورهای مرکز آفریقا

۴- جامعه اقتصادی کشورهای غرب آفریقا

۵- جامعه بین الدول توسعه شاخ آفریقا

۶- جامعه توسعه جنوب آفریقا^(۳۲)

اجرای ایده‌های معاهده آبوجا در دهه ۱۹۹۰ در بهترین و خوشبینانه‌ترین حالت ناقص و ناتمام است. یکی از دلایل آن تنوع تفکر درباره این مساله بود که آیا اتحادیه‌ها و همگرایی منطقه ای همانند یک نیروی دفاعی خواهند بود و یا به مثابه گام اساسی در جهت همگرایی اقتصادی جهانی می‌باشد؟.

هر چند در سی و پنجمین اجلاس سازمان وحدت آفریقا در سال ۱۹۹۹ در الجزیره تلاشهای جدی به وسیله رئیس جمهور آفریقای جنوبی به منظور تجدیدنظر و تقویت در معاهده آبوجا و اعلامیه سیرت به وسیله رهبران آفریقا (سپتامبر ۱۹۹۹) صورت گرفت و این عقیده یک تلاش جدید به منظور نهادینه کردن اقتصاد و سیاست به منظور

اتحاد آفریقا را تأیید کرد. این تلاشها نیز در سی و ششمین اجلاس در لوزاکا در سال ۲۰۰۰ به وسیله تصمیم بسیار جدی برای ایجاد اتحادیه آفریقا که جایگزین سازمان وحدت آفریقا می‌شد و به صورت ناهماهنگ، براساس اتحادیه اروپایی پی‌ریزی شده بود، ادامه یافت. نهایتاً به منظور ایجاد شرایط همگرایی اقتصادی و سیاسی دولتهای عضو ایجاد نهادهای مشترک از قبیل بانک مرکزی، پول واحد، دادگاه عدالت و پارلمان پان آفریقایی را در صدر فعالیتهای خود قرار دادند، هر چند که به نظر می‌رسد پروژه‌ای طولانی و دشوار خواهد بود. اتحادیه آفریقا ممکن است به عنوان یک میانجی عمومی بر امور آفریقا تأثیرگذار باشد. برخلاف پیمان عدم مداخله در سازمان وحدت آفریقا که اشاره به اصول اولیه این سازمان داشت. اصول اتحادیه آفریقا مقدماتی را برای «حق اتحادیه برای مداخله در کشورهای عضو به دنبال تصمیم مجمع به خاطر موقعیتهای حساس و وخیم» که در منشور آمده است مانند جرایم جنگی، قتل عام و جرایم علیه بشریت و تعهد اعضا به احترام به اصول دموکراتیک، حقوق بشر و نقض قانون و حکومت مطلوب و محکومیت و امتناع از تغییرات غیرقانونی حکومت‌ها را پیش بینی کرده است.^(۳۳)

۲- هماهنگی با اقتصاد جهانی

در دهه ۱۹۹۰ بین مقاومت دایمی با اقتصاد جهانی و هماهنگی با آن تعارض وجود داشت. با پذیرش اینکه همگرایی با اقتصاد جهان بهترین جنبه برای کشورهای در حال توسعه است، حدود ۳۸ کشور آفریقایی به این جریان پیوستند و بیش از ۴۰ کشور هم به سازمان تجارت جهانی پیوستند. ابتکارات گوناگون تازه‌ای وضع شده بود تا تعرفه‌ها را کاهش دهد و موانع غیرتعرفه‌ای را تغییر و به طور کلی منافع تجاری دولتهای خاصی را گسترش دهد. این مسأله با پذیرش یا انتخاب منطقی یا عقیده تجارت آزاد همراه شد. در

بسیاری از موارد مباحث مطلوب تجارت آزاد هنوز هم به وسیله رهبران آفریقایی علیه حمایت‌های مدنظر کشورهای شمال مورد بحث قرار می‌گرفت. همچنین دولتهای آفریقایی اکنون خودشان را بهتر از دوره کنفرانس اروگوئه، به منظور مشارکت فعالتر در کنفرانسها و نیز گردهمایی آینده، سازماندهی کرده بودند.

و به منظور قضاوت در بسیاری از بیانات و سخنرانی‌های اجلاس ۱۹۹۹ سازمان وحدت آفریقا، بعضی از رهبران آفریقایی درباره بدست آوردن آن چیزی که از اتحاد در عصر جهانی شدن حاصل می‌شد (بدست می‌آوردند) در تردید بودند، هر چند که همگرایی به سوی اقتصاد جهانی نیز کاملاً رد نشده بود. بیانیه الجزایر در این باره هشدار داد که:

"علیرغم تلاشهای گسترده صورت گرفته توسط کشورهای سازمان برای ساماندهی مجدد و بازسازی اقتصادهایشان با هزینه‌های بالای اجتماعی، اقتصادهای کشورهایمان به شدت با زوال در تجارت و سقوط همکاریهای بین‌المللی، توسعه و تداوم سقوط در کمکهای رسمی، توسعه و سیر قهقرایی مشکلات و بدهی خارجی و از دست دادن حمایت مجدد کشورهای توسعه یافته مواجه است" (۳۴)

اگرچه در این موقعیت نباید تلاش سازمان وحدت آفریقا را مبنی بر دستیابی به آن چیزی که اکنون طرح مشارکت نوین برای توسعه آفریقا شناخته می‌شود، برنامه‌ای که در سال ۲۰۰۱ به تصویب رسید، یک برنامه متکی و مبتنی به برنامه اقدام هزاره که به وسیله رؤسای جمهور امبکی و اوباسانجو و بوتفلیقه (رئیس جمهور الجزایر) و برنامه امگا که توسط رئیس جمهور سنگال عبدالله واد تهیه گردید را نادیده گرفت. این برنامه مشارکت و همکاری آفریقا را در تعهداتشان مبنی بر جلوگیری از سقوط اقتصادهایشان نشان می‌داد و قاره را متعهد می‌کرد تا در جستجوی همگرایی از طریق تقویت سرمایه گذاری داخلی و

خارجی و تغییرات ساختاری عمده در این قاره و تلاش های متمرکز در مورد کمک‌هایی که به فقرا انجام می‌دهد، با اقتصاد جهانی همکاری و همراهی نماید.

برخلاف تمایلات شدید و گسترده احساسات و علایق نئولیبرال واشنگتن به وسیله رهبران آفریقایی، نپاد^۱ به کشورهای توسعه یافته اعلام کرد تا امکانات بیشتری برای صادرات محصولات آفریقا به بازار کشورهايشان فراهم کنند و همکاریهای توسعه‌ای و همچنین کمک‌های امدادی را نیز افزایش دهند.^(۲۵)

این برنامه یک ویژگی شاخصی داشت و آن اینکه یک نسل جدید از رهبران آفریقایی در صدد همگرایی کامل قاره خود به اقتصاد جهانی به عنوان بهترین آرزو می‌باشد. جایی که اصطلاحات این همکاری به سود فقرا و حاشیه نشینی که هنوز در آفریقا به چشم می‌خورد (وجود دارد) خواهد بود.

۳- برعهده گرفتن مسؤولیت و مدیریت بحران

در سال ۱۹۹۳ گرایش شدید برای واکنش آفریقائیان نسبت به حل منازعه جدید به وجود آمد و باعث شد تا سازمان وحدت آفریقا یک مکانیسمی برای جلوگیری، مدیریت و حل منازعات در آفریقا به وجود آورد. یک تلاش نه چندان موفق و بنیادی به وجود آمد هر چند که در بعضی از جنبه‌های میانجی‌گری مانند جنگ اریتره - اتیوپی تا حدی موفق بود. همان طور که زارتمن^۲ بحث می‌کند^(۲۶) میانجی‌گران آفریقایی تجربیات قابل ملاحظه‌ای برای حل منازعات در اوایل دهه ۱۹۹۰ بدست آوردند. ایجاد این نوع مکانیسم های حل

^۱-NEPAD

^۲-Zartman

منازعات منطقه‌ای در گروه ناظر نظامی اکواس^۱ تحت عنوان اکوموگ^۲ در غرب آفریقا تاثیر زیادی داشته است.

تلاشهای صورت گرفته برای امور سیاسی، امنیتی و دموکراسی در سازمان سادک^۳ و سازمان ابتکار توسعه بین الدول^۴ برای میانجی‌گری در صلح سودان همه نشانهایی از تلاش برای برقراری صلح می‌باشد.^(۲۷)

نکته قابل اهمیت این که نپاد بر این نکته که نهادهای آفریقایی خودشان باید اولین مسؤل و پاسخگو برای مدیریت و حل بحران در آفریقا باشند، و رهبران باید متعهد شوند تا مکانیسم‌های موجود برای جلوگیری و حل منازعات را گسترش دهند، تاکید زیادی دارد.^(۲۸)

۴- خلع سلاح و حقوق بشر

ابتکار چندجانبه آفریقا در دهه ۱۹۹۰ همچنین شامل مذاکراتی که اصطلاحاً معاهده (Pelindaba) نامیده می‌شود، می‌گردد که در آن آفریقا را به ناحیه خالی از سلاح، و همچنین اجرای معاهده اتاوا در سال ۱۹۹۷ مربوط به ممنوعیت استفاده، انبار و توزیع مین‌های ضد نفر تشویق می‌کند. همچنین همکاری رهبران دولتهای آفریقایی در تقویت معاهده رم در سال ۱۹۹۸ در مورد CC او تلاشهای بیشتر منطقه برای ممنوع کردن تجارت و قاچاق اسلحه‌های کوچک قابل توجه می‌باشد.

^۱-(ECOWAS)

^۲-(ECOMOG)

^۳-(SADC)

^۴-(IGAD)

۵- ارتباط بین امنیت، توسعه و دموکراسی

برخلاف مرحله اول چند جانبه گرایی، در اجرای دولت سازی از دهه ۱۹۹۰ در تلاش های اضطراری چندجانبه آفریقا محدودیتهای سازندگان دولت (موسسین دولت) نیز اعمال شده است، یکی از ابتکارات، اعلامیه کامپالا بود که به وسیله کنفرانس رهبری آفریقا در سال ۱۹۹۱ پیشنهاد شده بود، که در آن تشکیل یک کنفرانس در مورد ثبات، امنیت، توسعه و همکاری در آفریقا (CSSDA) را پیش بینی کرده بود و شبیه «پروژه هلسینکی» بود که برای آفریقا ۴ اصل را پوشش می داد.

-امنیت، ثبات، توسعه و همکاری - و همچنین مبتنی بر یک سری ارزش های همبستگی، شامل پاسخگویی جمعی، مرزهای همسایگی خوب، دموکراسی و حکومت قانون بود. (۲۹)

متأسفانه تعدادی از رهبران آفریقایی در مقابل این برنامه به خاطر ترس از ایجاد پیش فرض مداخله خارجی در امور داخلی، به شدت مقاومت کردند. تا اینکه در دسامبر ۱۹۹۹ یک حرکت جدی برای تجدید حیات آن در کنفرانس وزرای امور خارجه آفریقا در آروشای تانزانیا صورت گرفت و وزرا یک کمیته هدایت و راهبری را به منظور اینکه «این فرایند را در این قاره نهادینه سازند» پیشنهاد کردند، کنفرانس (CSSDA) هیچ گونه فعالیتی نداشت. (۳۰)

معمولاً این ابتکارات چندجانبه گاهی اوقات پیچیده تر از ابتکارات رهبران نسل اول آفریقا بود. آنها اجازه بیشتری به مداخلات جوامع مدنی می دادند، برای مثال در مورد مین های زمینی، سلاح های کوچک و ابتکارات ICC، خصومت و دشمنی چندجانبه سازمان دهی شده در جهت تغییرات غیرنهادی در دولت یک چهره جدید می باشد علاوه بر این فرایند (CSSDA) این وعده را می دهد که ارتباط بین دموکراسی و آزادسازی اقتصادی و

توسعه بیشتر با چهره روشن تر سازماندهی خواهد شد. از طرف دیگر تعدادی از رهبران آفریقایی از نقش و منبع نهادهای غیردولتی تردید دارند. هنوز هم علی‌رغم گسترش چندجانبه‌گرایی سیستماتیک دولتی، تمایلی به گسترش مشارکت جامعه مدنی موجود در این قاره ندارد.

۳- انطباق‌گرایی ایالات متحده و چندجانبه‌گرایی در آفریقا پس از جنگ سرد

۱۹۸۹-۱۹۹۴

(ظهور مجدد یک رهیافت انطباق‌مشکوک در سیاست خارجی ایالات متحده)

پایان جنگ سرد در آفریقا محملی برای دولت بوش به وجود آورد تا از آن برای تعقیب دیدگاهش یعنی پیاده کردن «نظم‌نویین جهانی» استفاده کند، هرچند که باید متذکر شد که هیچ‌گونه استراتژی مشخصی برای رهبری جهانی ایالات متحده در طول دوره ریاست جمهوری بوش نبود.^(۳۱) و هیچ‌گونه تمایلی نه برای رهایی آفریقا از بحران‌ها و نه مشارکت در بازسازی این قاره در این دوره وجود نداشت.

جدای از سیاست خارجی دو حزبی در واشینگتن، بوش می‌بایست با حمایت کنگره برای تأسیس الگوهای قاعده‌مند روابط سیاسی عمل می‌کرد.^(۳۲) همکاری با دولت‌های آفریقایی به منظور بهره‌مندی بیشتر از جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای و تقویت اصلاحات دولتی در آفریقا بیشتر می‌شد. بوش بدون توجه به رویارو شدن با کنگره و روحیه انطباق با خواسته‌های سازمان وحدت آفریقا و (کنفرانس همکاری توسعه جنوب) تصمیم گرفت تا فشار را بر روی حکومت آفریقای جنوبی حتی پس از اعلامیه دکلرک، رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی، در فوریه ۱۹۹۰ مبنی بر اینکه جنبش‌های مقاومت در زندان می‌بایست به رسمیت شناخته شوند و حتی پس از اینکه ماندلا نیز آزاد گردید، افزایش دهد. دیدگاه انطباق دولت بوش همچنین شاهدهی بر تغییر رهیافت امتناع‌ریگان، برای لغو بدهی‌ها برای

کشورهای دارای بدهی‌های سنگین این قاره بود. هر چند که شرایط و موفقیت‌های بوش برای برنامه زمانبندی مجدد و لغو بدهی‌های بسیار محدودتر از دیگر کشورهایی که این امر را پذیرفته بودند، نیز پذیرفته شده بود.

بوش اعلام کرد که ایالات متحده زمینه‌هایی را برای لغو بدهی‌های عقب افتاده کشورهای که وام‌های توسعه دریافت کرده‌اند به وجود خواهد آورد مشروط به اینکه این کشورها با برنامه تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی موافقت نمایند. در عرصه حل منازعه و میانجیگری، دولت بوش تمایلش را برای اخذ منافع جدی آفریقایی‌ها و بهره‌برداری دائمی بین منافع آفریقا و ایالات متحده نشان داد. آفریقاشناسان در دولت بوش متعهد بودند که آنها باید تلاش‌های اولیه‌شان را بر کشورهای آنگولا و نامیبیا متمرکز نمایند و همچنین پایان آپارتاید را در آفریقای جنوبی سرعت ببخشند و کشورهای جنگ زده را به حالت عادی برگردانند. مداخلات هوشمندانه در میانجی‌گری‌های یک جانبه و مستقیم که در سودان جریان داشت منجر به «برنامه صلح» در ایالات متحده در می‌۱۹۹۱ گردید و همچنین ایالات متحده در مورد اتیوپی و جنگ داخلی آن در سال ۱۹۹۰، منازعه جدایی‌طلبان اتیوپی و اریتره در همان دوره و میانجی‌گری‌های غیرمستقیم در صلح موزامبیک در سال ۱۹۹۲ نیز نقش مهمی ایفا کرد.^(۳۳)

از بعد چندجانبه‌گرایی، دولت بوش حمایتش را به خیل گسترده‌ای از فرستادگان صلح در آفریقا پس از افول جنگ سرد متمرکز کرد و این امکان را به شورای امنیت سازمان ملل داد تا در آفریقا فعالیت نماید. بوش از اعزام نیروهای گروه همکاری انتقال قدرت در

نامیبیا^۱ در سال ۱۹۸۹، از اولین گروه فرستادگان تأیید و برگزاری انتخابات آنگولا^۲ در سال ۱۹۸۹ و دومین گروه (UNAVEM II) در سال ۱۹۹۱ و همچنین از اعزام فرستادگان سازمان ملل برای برگزاری رفراندوم در صحرای غربی^۳ در سال ۱۹۹۱ حمایت کرد.

برای مثال بعضی از اصول پایدار و تغییرناپذیر در سیاستهای آفریقایی بوش و کلینتون، مانند مداخلات گسترده در آفریقا، حمایت از حل منازعات، تقویت تعیین حق سرنوشت آزاد و حکومت مطلوب وجود داشت. کلینتون به زودی آفریقا را از نظر گفتاری در سطح گسترده و عالی، آن هم گسترش روابط براساس رهیافت انطباق ارتقاء داد که پیش از این سابقه نداشت. او اعلام کرد که در برنامه های کمک برای آفریقا اصلاحاتی را اعمال مینماید تا همکاری ها و کمک ها واقعاً برای آفریقا مؤثر باشد و بتواند به توسعه نهادهای دموکراتیک و اقتصادهای بازار آزاد کمک نماید.^(۳۴)

کلینتون به طور ویژه درصدد بود تا از روش چندجانبه گرایی هم در سطح منطقه ای و هم در سطح بین المللی به عنوان ابزاری برای ایجاد مشارکت برای رشد اقتصادی و فرصت بین ایالات متحده و آفریقا استفاده نماید و تأکید و اولویتش باعث به وجود آمدن شرایط داخلی و به طور کلی جهانی گردید که آفریقا را نیز برای فرصتهای تجدید حیات اقتصادی که هژمونی ایالات متحده به آن وابسته بود را همچنین در بر می گرفت.

در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۲ کاملاً روشن گردید که دموکراتها برای بدست آوردن آرا می بایست بر مساله پیشرفت اقتصاد داخلی متمرکز شوند و به این امر

^۱-(UNTAC)

^۲-(UNAVEM I)

^۳-(MINURSO)

اعتقاد داشته باشند که این بهترین فرصت برای تحت تأثیر قرار دادن محبوبیت جورج بوش می‌باشد و برای حفظ این وضعیت کلیتون به هر چیزی از جمله تجارت خارجی و سیاست های سرمایه گذاری به عنوان یکی از اهدافی که می‌توانست مقبولیتش را در آینده با مردم ایالات متحده پیوند زند متوسل شد، و توانست با اطمینان مبنی بر اینکه صنایع ایالات متحده در رأس قرار دارد، مالکیت ایالات متحده را دوباره بازسازی کند. در دوره پس از فورد محروم و عاری از پوشش حمایتی، تجارت و سرمایه گذاری می‌کردند. سیاست خارجی ابزاری در جهت خدمت به تجارت و سرمایه گذاری خارجی تبدیل شد. در این بین بخش هایی از آفریقا اهمیتشان را از طریق ابتکار وزیر بازرگانی ران براون^۱ تحت عنوان «ایجاد بازارهای بزرگ» که جنوب آفریقا را پس از آپارتاید به عنوان یکی از ۱۰ نقطه رشد اقتصادی جهان برای تجارت و سرمایه گذاری ایالات متحده معرفی می‌کرد، به دست آوردند. علاوه بر این دولت کلیتون کاملاً در حمایت از دولت جدید آفریقای جنوبی به رهبری نلسون ماندلا عجله و شتاب داشت. کاملاً آشکار بود که کلیتون همچنین از این بحث و فرصت اولیه برای بهره برداری و مصرف داخلی به عنوان اولین رئیس جمهور آمریکا پس از آپارتاید استفاده کرد. ابتکارانی که او برای آفریقای جنوبی جدید پیاده کرد یک تعهد برای ایجاد مشارکت با دولتهای جمهوری بود. این استراتژیهای مشابه اما نه همسان در قبال دیگر کشورهای در حال ظهور در کشورهای آفریقای زیر صحرا همانند غنا و اوگاندا نیز به کار برده شد.

به هر حال، آفریقا به طور کلی آن اهمیت دوره اول کلیتون را که در آن تعدادی از سیاست های انطباق برای آن در نظر گرفته شده بود را به دست نیاورد. وقوع حوادث بد

^۱-Ron Brown

برای نیروهای صلح بان سازمان ملل در سال ۱۹۹۳ در سومالی و رشد بدبینی ها نسبت به آفریقا در رسانه های آمریکا باعث شد که هیچ سیاستمدار آمریکایی تمایلی به رأی دادن به این مساله که می بایست زمان و هزینه های بیشتری را در مسائل و مشکلات آفریقا هزینه کرد را نداشته باشد. با مرگ غم انگیز ران براون در یک حادثه هوایی در سال ۱۹۹۶ آفریقا یکی از قوی ترین حامیانش را در آمریکا از دست داد. رشد مخالفت دولت بیل کلینتون با اقلیت جمهوری خواه در کنگره پس از سال ۱۹۹۴ بعد از شکست میان دوره ای، باعث شد که هزینه های ایالات متحده برای آفریقا کاهش یابد و علاوه بر این منافع اصیل ایالات متحده از بین برود، همچنین بر این کرسی های مربوط به آفریقا از دست سران طرفداران سیاهان در کنگره خارج شد و نهادهای سیاست خارجی برای دو سال آینده توسط افراد ضد آفریقایی اشغال گردید. نتیجه این امر تعیین جایگاه واقعی سیاست خارجی آمریکا نسبت به آفریقا بود که در موارد ذیل شاهد این امر می باشیم. شاید غفلت تعمدی نسبت به آفریقا در دوره اول کلینتون و همچنین غفلت کلی ایالات متحده در مورد قتل عام رواندا در سال ۱۹۹۴ و تأخیر سفر وزیر امور خارجه ایالات متحده به کشورهای ویژه و خاص آفریقا در سال ۱۹۹۶ از دلایل آن باشد.

موج جدید انطباق و چندجانبه گرایی

اعمال رهیافت انطباق با حالت تردید و شک در دوره دوم ریاست جمهوری بیل کلینتون به منظور بازگشت به دیدگاه منطقه ای نسبت به کشورهای آفریقایی دارای مشارکت و ارتباط نزدیک با آمریکا را می توان براساس یک خط فرضی متداوم بین ایالات متحده و آفریقا ترسیم کرد.

۱- آزادسازی اقتصادهای آفریقایی و همگرایی و پیوستگی شان با اقتصاد جهانی

۲- همکاری ایالات متحده - آفریقا در مدیریت بحران ها

۳- همکاری در فعالیتهای دموکراتیک در تعدادی از دموکراسی های تازه کار آفریقایی. رشد سیاسی دو حزب در کنگره پس از چالش کینگریج^۱ به کلینتون اجازه داد تا از طریق انتصابات جدید آفریقایی - آمریکایی همانند مشاور وزیر امور خارجه سوزان رایس^۲ فشار آورد و گروه جدید نفوذ مانند گروه تجارت و سرمایه گذاری کاکیوس^۳ به منظور تقویت «تصمیمات گسترده ایالات متحده نسبت به آفریقا» در سال ۱۹۹۶ شکل گرفت.^(۳۶)

به منظور حمایت بانکی از این چنین گروهها، کلینتون می‌بایست ابتکارات جدیدی از قبیل قانون فرصت و رشد آفریقا را می‌آزمود. در این ائتلاف‌های جدید، گرایش آفریقا - آمریکا در دهه ۱۹۹۰ به منظور حمایت از کمک به آفریقا به عنوان یک محور شکل گرفت و این ائتلاف از نیروها و گروههای مردمی آفریقایی - آمریکایی تشکیل شده بود که از تجار و سرمایه داران آمریکایی می‌خواستند از این فرصت‌ها برای سرمایه گذاری و تجارت در بازارهای ایجاد شده در آفریقا استفاده کنند. این مسأله منجر به یک جریان گسترده از ابتکارات سیاسی، اقتصادی، تجاری و دیگر ابتکارات چه در داخل و چه در خارج از این قاره در دوره ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۰ گردید. بعضی از مسائل قابل ملاحظه و گسترده در درون این ابتکارات عبارت بودند از:

۱- یک سری مسایل بی سابقه و گسترده شامل سه دیدار وزیر امور خارجه در دوره زمانی ۲/۵ ساله (۲۰۰۰-۱۹۹۸) و دیدارهای گوناگون توسط دیگر اعضای دولت کلینتون و همچنین سفیر ایالات متحده در سازمان ملل ریچارد هولبروک^۴.

1-Gingrich

2-Susan Rice

3-Cacus

4-Richard Holbroke

- ۲- برگزاری یک کنفرانس در سطح وزراء ایالات متحده در قاره آفریقا در مارس ۱۹۹۹
- ۳- انتصاب مشاور رئیس جمهور در امور تجارت برای آفریقا در سال ۱۹۹۸
- ۴- تصمیماتی که به وسیله دولت ایالات متحده برای دوره ریاست جمهوری این کشور بر شورای امنیت سازمان ملل در ماه ژانویه ۲۰۰۰ صورت گرفت، به نحوی که یک مقام رسمی در این شورا این ماه را «ماه آفریقا» اعلام کرد.
- ۵- سه دیدار در طول سالهای ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ توسط ساندی تیور من^۱ معروف به سزار ایدز هرچند تلاشهای صورت گرفته در سطح گسترده برای آفریقا نمی‌تواند شک برانگیز باشد، اما شک اندکی وجود دارد که این تعهد گسترده ارزان بدست آمده است و یک توازن ضعیف از نیروها بین کاخ سفید و بنیاد سیاست خارجی در کنگره را نشان می‌دهد که دولت می‌تواند تعهدات اندکی را در مورد اجرا کردن آن بپذیرد. دولت از جسی هلمز^۲ به عنوان یک ابزار دیپلماتیک کاملاً مؤثر استفاده کرد، هم به عنوان یک فرد طرف گفتگو و هم به عنوان نماینده کمیته امور خارجه در سنا یا مذاکره کننده گانی که انتظارات زیادی از آنان نمی‌رفت و هم به عنوان یک فردی که بهانه ای باشد برای دولت که چرا اعزام نیرو همانند ابتکارات شفاهی و گفتاری به سرعت صورت نمی‌پذیرد.^(۳۷)
- همچنین علاوه بر این آفریقائیان می‌بایست بر این امور متمرکز شوند که تلاشها گسترده مطابق با شورای امنیت سازمان ملل برای ایدز ممکن است یک جایگزینی (عاملی) برای ایالات متحده و دیگر قدرتهای بزرگ به منظور مداخله در ابتکارات مؤثر صلح باشد، علیرغم این، یک آرزو و خواسته قوی به بخشی از دولت کلینتون به منظور موجه جلوه دادن اموری که در دوره اول ریاست جمهوری مورد غفلت قرار گرفت، وجود دارد.
- دو بعد را می‌توان در فعالیت سیاست خارجی کلینتون در آفریقا ترسیم کرد:
- اولین بعد این که طبیعت ابتکارات ایالات متحده چندجانبه می‌باشد.
- سیاست خارجی ایالات متحده به سمت آفریقا در دوره زمانی ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۰ مداخله در ۲ تا ۳ دولت آفریقایی چه از طریق نهادهای موجود و چه از طریق ایجاد ترتیبات

^۱-Sandy Thurman

^۲-(Jesse Helms)

نهادی جدید به منظور آسان کردن هماهنگی های سیاسی بوده است. در بعضی از موارد این انعکاس دهنده قدردانی از بخشی از سیاستگزاران ایالات متحده است که می تواند مؤثر باشد و در بسیاری از موارد مورد استفاده قرار گیرد. این مسأله مبتنی بر این است که طبیعت چندجانبه ایالات متحده در جهت آفریقا در اواخر دهه ۱۹۹۰ نمی تواند به تنهایی دلالت بر ابتکارات ایالات متحده داشته باشد. تصمیم گیرندگان آفریقایی خودشان کارگزاری مهم در چند جانبه گرایی سیاست خارجی ایالات متحده می باشند.

دومین بعد قابل ذکر در سیاست خارجی آمریکا در طول دومین دوره حکومت کلینتون اگرچه چهره تازه ای نیست در حقیقت یک تداوم اساسی در سیاست خارجی ایالات متحده حداقل در سراسر دوره بیل کلینتون چه در دوره اول و چه در دوره دوم بیل کلینتون است که هدفش بازگشایی بازار آفریقا برای گسترش تجاری و سرمایه گذاری آمریکا بود. این هدف احتمالاً هدف مرکزی و محوری ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ بود. قبل از سال ۱۹۹۶ این هدف عمدتاً به وسیله ابزار ابتکارات دو جانبه شامل توافق نامه های سرمایه گذاری و تجارت با کشور غنا و با آفریقای جنوبی می گردید. هرچند در طول نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ که یک سری تغییراتی در جهت ابتکارات چندجانبه ایالات متحده رخ داد. تعقیب این اهداف از لحاظ ایدئولوژیکی مهم بود اما همچنین در اصلاحات گسترش روابط تجاری و سرمایه گذاری نیز مهم و حیاتی بود و مقامات ایالات متحده در طول دوره دوم حکومت کلینتون دریافتند که بازگشت سرمایه گذاری در آفریقا آن هم به طور دایمی بهتر و پیشتر از هر نقطه دیگر در جهان در حال توسعه سودآور است.^(۳۸)

همان طور که در بالا ذکر شد تز مشارکت با آفریقا یک اصل اساسی در سیاست خارجی ایالات متحده به سمت آفریقا در دوره زمانی ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۰ مداخله در ۲

تا ۳ دولت آفریقایی چه از طریق نهادهای موجود و چه از طریق ایجاد ترتیبات نهادی جدید به منظور آسان کردن هماهنگی های سیاسی بوده است. در بعضی از موارد این انعکاس دهنده قدردانی از بخشی از سیاستگزاران ایالات متحده است که می تواند مؤثر باشد و در بسیاری از موارد مورد استفاده قرار گیرد. این مسأله مبتنی بر این است که طبیعت چندجانبه ایالات متحده در جهت آفریقا در اواخر دهه ۱۹۹۰ نمی تواند به تنهایی دلالت بر ابتکارات ایالات متحده داشته باشد. تصمیم گیرندگان آفریقایی خودشان کارگزارانی مهم در چند جانبه گرایی سیاست خارجی ایالات متحده می باشند.

دومین بعد قابل ذکر در سیاست خارجی آمریکا در طول دومین دوره حکومت کلینتون اگرچه چهره تازه ای نیست در حقیقت یک تداوم اساسی در سیاست خارجی ایالات متحده حداقل در سراسر دوره بیل کلینتون چه در دوره اول و چه در دوره دوم بیل کلینتون است که هدفش بازگشایی بازار آفریقا برای گسترش تجاری و سرمایه گذاری آمریکا بود.

این هدف احتمالاً هدف مرکزی و محوری ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ بود. قبل از سال ۱۹۹۶ این هدف عمدتاً به وسیله ابزار ابتکارات دو جانبه شامل توافق نامه های سرمایه گذاری و تجارت با کشور غنا و با آفریقای جنوبی می گردید. هرچند در طول نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ که یک سری تغییراتی در جهت ابتکارات چندجانبه ایالات متحده رخ داد. تعقیب این اهداف از لحاظ ایدئولوژیکی مهم بود اما همچنین در اصلاحات گسترش روابط تجاری و سرمایه گذاری نیز مهم و حیاتی بود و مقامات ایالات متحده در طول دوره دوم حکومت کلینتون دریافتند که بازگشت سرمایه گذاری در آفریقا آن هم به طور دایمی بهتر و پیشتر از هر نقطه دیگر در جهان در حال توسعه سودآور است.^(۳۸)

همان طور که در بالا ذکر شد تز مشارکت با آفریقا یک اصل اساسی در سیاست خارجی آمریکا در دوره کلینتون بود. جدا از اهمیت آن و آن طوری که من آن را به صورت

دستوری بحث کردم، احساسی که این اشعار در پی داشت دلالت بر این داشت که این امر منجر به سهیم شدن در پاسخگویی بین دولتهای آفریقایی و ایالات متحده در سطح پائین شده است. همچنین این امر از یک تمایل و علاقه مندی فرض شده برای گرفتار کردن آفریقا در یک راه کم اهمیت تر نسبت به قبل نشأت گرفته است.

واکنش های آفریقایی ها به پیشنهاد کریستوفر در مورد جایگاه نیرو و واکنش سریع بحران های آفریقایی و تجربه کلیتون در طول سفرش نهاد دولت را از مخالفت نظام پدرسالاری آگاه کرد.

بهترین مثال برای چگونگی این مشارکت چندجانبه گرایی اعمال شده، نشست وزرا در مارس ۱۹۹۹ در ایالات متحده بود که از ۸۳ وزیر، ۴۳ وزیر از دولتهای آفریقایی بودند. نمایندگان از ۴ کشور شمال آفریقا و رؤسای ۸ سازمان منطقه ای آفریقا با کلیتون و ۸ وزیر کابینه و ۴ رئیس نهادهای اساسی ملاقات کردند.

یک پیش نویس ۱۳ صفحه‌ای برای همکاری چندجانبه بین ایالات متحده و کشورها از طریق سازمان وحدت آفریقا در پایان این نشست منتشر شد. سازمان وحدت آفریقا این ابتکار را مهم تلقی کرد. در نشست سال ۱۹۹۹ وزارت خارجه، پیش نویس تجدید نظر گردید و گام‌هایی نیز برداشته شد. در نهایت ظهور نهاد می‌تواند بخشی از تأکیدات تیم کاری کلیتون درباره مشارکت به عنوان یک شیوه ترجیحی تعامل بین آفریقا و دیگر عاملان خارجی باشد.

۴- چه مسایلی در دستورکار چندجانبه گرایی ایالات متحده می‌باشد؟

قضاوت در مورد رفتارهای ایالات متحده نسبت به آفریقا را می‌توان از بیانات و رفتارهای ایالات متحده نسبت به آفریقا شناسایی کرد.

۱- همگرایی اقتصادهای آفریقا به سمت سیستم اقتصاد جهانی و همچنین تقویت و بالا بردن فرصت‌های تجاری و دیگر فرصت‌های اقتصادی برای تجار و سرمایه‌گذاران، عمدتاً به منظور مشخص نمودن تقویت بازارهای در حال گسترش در قاره.

۲- تعیین ثبات بیشتر در قاره با برقراری دموکراسی، حکومت قانون و گسترش روابط مدنی - نظامی و تقویت ظرفیت نیروهای حافظ صلح و تقویت خلع سلاح.

۳- مقابله با تروریسم و تجارت مواد افیونی

۴- تأکید بر مبارزه با اپیدمی ویروس اچ ای وی / ایدز در آفریقا.

بیشتر این موضوعات مانند نشست وزرا در مارس ۱۹۹۹. از یک روش به روش دیگر در شکل‌های گوناگون چندجانبه گرایی تغییر چهره می‌دهند.

چشم‌اندازی محدود در مورد مهمترین ابتکارات چند جانبه گرایی توسط دولت

کلینتون انجام شده است که عبارت است از:

الف- حل منازعات: فعالیت چند جانبه ایالات متحده بر روی ابتکار سریعترین بحران

آفریقا (ACRI) متمرکز می‌باشد و تک، تک برنامه اساسی با قابلیت بالا را شامل می‌شود. از

سال ۱۹۹۷، ۱۲۰۰۰ سرباز از سنگال، اوگاندا، مالاوی، مالی، غنا، بنین، ساحل عاج، با

همکاری اتحادیه اروپا، فرانسه، بلژیک و انگلیس تعلیم دیده‌اند و ایالات متحده بین سال‌های

۱۹۹۷ و ۱۹۹۹ حدود ۵۵ میلیون دلار هزینه کرده است. هرچند که هنوز فاصله زیادی با

نیروهای واکنش سریع مدنظر وارن کریستوفر دارد و توسط دولتهای آفریقایی نیز چندان

مورد استقبال قرار نگرفته است. ابتکار واکنش به بحرانهای آفریقا تلاشش را بر روی نیاز به تربیت نیروهای حافظ صلح و ابتکارات الهام گرفته آفریقاییان مانند نیروی عمل ماهیخوار آبی^۱ در جنوب آفریقا تا سال ۲۰۰۰ ایالات متحده از طریق ابتکار واکنش به بحرانهای آفریقا، مداخله نیجریه و آفریقای جنوبی را به عنوان کشورهای محوری خواستار شد.^(۳۹)

ایالات متحده همچنین پس از قطعنامه سازمان وحدت آفریقا با اختصاص ۸ میلیون دلار بین سالهای ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۹ به مرکز مدیریت بحران و منازعه سازمان وحدت آفریقا را حمایت کرد و همچنین ۶ میلیون دلار دیگر به منظور همراهی با نیروهای ECOMOG اختصاص داد. ایالات متحده همچنین به صورت فعالانه از فرایندهای صلح چند جانبه در جمهوری دموکراتیک کنگو با اختصاص یک میلیون دلار به کمیون مشترک نظامی در سال ۱۹۹۹ حمایت کرد. و در آنگولا این کمک شامل حمایت از نهادینه کردن تحریم علیه جنبش شورشی UNITA بود و همچنین کمکهایی به مرکز مطالعات استراتژی آفریقا در سنگال صورت پذیرفت.

چهل کشور آفریقایی همراه با سازمانهای منطقه ای در کارگاه مربوط به روابط نظامی - مدنی در سال ۱۹۹۹ شرکت کردند. سطح تعهد و مشارکت ایالات متحده در حل و فصل منازعات در دوره بیل کلینتون احتمالاً از نظر مخالفین کنگره بالا بوده است اما یک دلیل قوی می تواند نشان دهد که این امر حتی می توانست بیشتر افزایش یابد اگر ایالات متحده می خواست که هیچگونه تفاوتی در آفریقا وجود نداشته باشد.^(۴۰)

از آنجائیکه ایالات متحده خواستار تحمیل حدی پاسخگویی و مسولیت به

^۱-Blue Crane

فصلنامه مطالعات آفریقا - پاییز و زمستان ۱۳۸۳

آفریقا بود، تحت رهبری "مشارکت" آفریقا انتظار می‌رفت که شورای امنیت سازمان ملل وبه طور ویژه اعضای دائمی آن مجبور به تحمیل مسولیت عمده برای حل منازعه در آفریقا بشوند، کشورهای آفریقایی کاملاً با دیدگاه و رهیافت حل منازعات به روشی که در دولت کلینتون صورت گرفت، موافق نبودند.

اگر چه یک مقبولیت و پذیرش فزاینده در بین رهبران آفریقایی در مورد اولین پاسخگویی و مسولیت آفریقا وجود داشت، اما رنجش و تنفر در بین رهبران آفریقایی نیز مبنی بر اینکه ایالات متحده تعهدات چندانی در قبال حل منازعه آفریقا ندارد، وجود داشت. (نگاه کنید به اعلامیه الجزایر مربوط به نشست سازمان وحدت آفریقا در ژولای ۲۰۰۰).

ب همگرایی اقتصاد بین الملل: تلاشهای گسترده به وسیله کلینتون و پس از آن دولت بوش برای تشویق آزاد سازی بازار و دیگر چهره های "آزادی" در آفریقا به اشکال مختلف صورت گرفته است. یک تلاش دایمی برای وادار کردن رهبران آفریقایی مبنی بر آزاد سازی سرمایه هایشان وجود دارد. تلاشهای عمده توسط وزارت حمل و نقل به رهبری رادنی سلاتر^۱ صورت گرفت. وی تلاش کرد تا کشورهای آفریقایی را به سمت "آسمانهای باز" ترافیک هوایی و دیگر موافقت نامه های حمل و نقل آزاد بکشد.^(۴۱)

اگر چه در جبهه تجاری که کلینتون به منظور "ترسیم و ایجاد فرصتها" راهنمایی می‌کرد تا حدی برای صادرکنندگان اما به طور کلی و گسترده برای منافع تجاری ایالات متحده مهم و پرمفعت بود.

قانون رشد و فرصت آفریقا^۲ در می ۲۰۰۰ توسط کنگره تصویب شد و

^۱ -Rodney Slater (وزیر حمل و نقل حکومت بیل کلینتون)

^۲ -AGOA

راهنمای ایالات متحده و آفریقا (درگیری و تعارض گسترده آفریقایی ها با سازمان تجارت جهانی) انجام گردید.^(۴۳)

مشارکت دولت کلینتون با آفریقا^(۴۲) و شامل یک سری ابتکارات نو و چند جانبه می شد که تلاشهایی را به منظور تضمین بیشتر لیبرالیسم بازارهای آفریقایی و تغییر جهت دادن از کمک به سوی تجارت علیرغم افزایش سطوح تجارت انجام داد. مقامات آمریکایی در سال ۱۹۹۹ هنوز مدعی بودند و شکایت داشتند که دولتهای آفریقایی فعالیت های تجاریشان را آزاد نکرده اند و فعالیت هایشان به اندازه کافی سریع نمی باشد و آنها نسبت به دیگر گروههای منطقه ای جهان به مفاد موافقت نامه های سازمان تجارت جهانی پایبندی اندکی دارند.

این مقامات به طور ویژه بر این امر که برخی از دولتهای آفریقا به موافقت نامه های ارتباطات راه دور، خدمات امور مالی و تکنولوژی اطلاعات پیوسته اند، تمرکز کرده اند^(۴۴) و علاوه بر این فشارهای مشروط توسط آگوا و دولت کلینتون به منظور همکاری های فنی برای آماده سازی دولتهای آفریقا برای پیوستن به مشارکت در سازمان تجارت جهانی صورت گرفت. کارگاههای مرتبط با سازمان تجارت جهانی در اوگاندا، زیمبابوه و آفریقای جنوبی برگزار گردید و نهاد ایالات متحده برای توسعه بین المللی^۲ نیز کارگاههای منطقه ای با همکاری سازمان وحدت آفریقا و دیگر سازمانهای منطقه ای مرتبط در ساحل عاج و سنگال برگزار کرد. نهاد ایالات متحده برای توسعه بین المللی همچنین اجرای برنامه تجارت و سرمایه گذاری آفریقایی^۲ در سال ۱۹۹۸ و به منظور فراهم آوردن حمایت های فنی

^۱-USAID

^۲-ATRIP

و آموزشی برای کشورهای آفریقایی را اجرا نمود. به علت حمایت هایی که آگوا از هر دو حزب دریافت می کرد، جورج بوش به تقویت این برنامه به عنوان محور تعاملات اقتصادی ایالات متحده با آفریقا پرداخت.

در طول کنفرانس اطلاع رسانی که با حضور وزرای تجارت آفریقایی و مقامات ایالات متحده در اکتبر ۲۰۰۱ با همکاری شورای صنفی آفریقا و کنفرانس تجاری آفریقا-آمریکا برگزار شد، اعلام گردید که یک سری امکانات حمایتی در نظر گرفته شده است. از ۲۰۰ میلیون دلار که ایالات متحده در آفریقای زیر صحرا سرمایه گذاری می کند ۱۵ میلیون دلار برای شروع توسعه و تجارت آفریقا و برنامه سرمایه گذاری اختصاص خواهد یافت تا دولتهای آفریقای را کمک کند که محیط سرمایه گذاری را گسترش دهند و قوانین تجاری مرتبط با آن وضع کنند^(۴۵). هم بوش و هم وزیر خارجه اش کالین پاول از آن به عنوان روشی که دولت باید برای سرمایه گذاری اش در تجارت با آفریقا به عنوان اهداف اولیه سیاست آفریقاییان در سر لوحه خود قرار دهد، یاد کردند و تاکید کردند که بخش خصوصی یک نقش مرکزی و محوری در این مساله دارد و منافعش باید با دقت تامین شود.

بنابر این تعقیب و پیگیری آزاد سازی بازار در آفریقا به صورت مشروط در شکل برنامه های تعدیل ساختاری و رهیافت مورد حمایت دو دولت قبلی (قبل از کلینتون) اکنون به سمت آزاد سازی اقتصادی که به طور کامل در رهیافت کلینتون پیگیری نشد، تغییر جهت داده است و عوامل محرکه بوش و آگوا باید علاوه بر کشورهای محور این قاره، شامل تمام کشورها گردد و به صورت جدی و با شدت گسترش یابند.^(۴۷)

علاوه بر این باید متذکر شد که بیشتر این چانه زنی ها درباره آزاد سازی بازارهای آفریقایی و دیگر مسایل هنوز به صورت دو جانبه بین ایالات متحده و کشورهای ویژه انجام

شده است. دو جانبه گرایی همیشه یک ابزار مهم چانه زنی بین واشنگتن (شامل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول) و آفریقا میباشد.

افکار جدید اقتصادی آفریقا به طور ویژه در نیاد (NEPAD) جمع آوری شده است رهبران آفریقایی علیرغم اختلافات اولیه شان به این نتیجه رسیده اند که مشارکت ایالات متحده در همگرایی اقتصاد جهانی را بپذیرند و بر آن تاکید نمایند. این پذیرش و رضایت به وسیله دولت بیل کلینتون برای بهبود اوضاع صورت گرفت. مسایلی مانند:

۱- در طول دوره (۱۹۹۸_۲۰۰۰) ایالات متحده سیستم عمومی تعرفه ترجیحی GSP را برای ۱۷۸۳ قلم کالا برای کشورهای کمتر توسعه یافته LDC گسترش داد و آنها را از تعرفه حذف کرد و در جلسه سران کشورهای گروه ۸ (G8) این کشورها متعهد شدند ۹۰ میلیارد دلار برای برنامه های کمک بدهی اختصاص بدهند. اگر چه در سال ۱۹۹۹ کنگره تنها با یک سوم حجم ۳۷۰ میلیون دلاری که از طرف دولت برای کمک در مشارکت پرداخت بدهی ها در سال مالی ۲۰۰۰ اختصاص یافته بود، موافقت کرد.

۲- در طول کنفرانس وزرا در مارس ۱۹۹۹ ایالات متحده با تقاضای گروه کشورهای آسیا، کارائیب و پاسفیک (ACP) برای تداوم لغو معاهده لومه برای یک دوره خود کفایی، برای یک دوره انتقالی معاهده ای را امضا کردند.

بنابراین تجارت ترجیحی دو جانبه برای تداوم در دوره پس از قرارداد لومه ۴، اجازه می یافت. ایالات متحده همچنین تمایل داشت تا از اعطای نمایندگی دائمی سازمان تجارت جهانی به سازمان وحدت آفریقا و کمیون اقتصادی برای آفریقا حمایت کند.

۳- همکاری و مشاوره رسمی ایالات متحده نسبت به آفریقا از سال ۱۹۹۳ هم در اصلاحات واقعی و هم در مقایسه با دیگر شرکا کاهش یافت برای جبران مقداری از کاهش

کمک‌های دو جانبه ایالات متحده در سال ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ ایالات متحده حمایتش را از بانک توسعه آفریقا اعلام کرد. ایالات متحده بزرگترین سهامدار این بانک است. همانطور که در بالا مشاهده کردیم بوش این مسائل را با بعضی از اقدامات آرام بخش (امور موقتی) به جریان انداخت و فراتر از این آزادسازی اقتصادهای آفریقا در دوره بیل کلینتون تعقیب شد و این مساله در دوره بوش به وسیله ابزارهای «مشارکت» که شامل انگیزه و دلگرمی همکاریهای فنی و حمایت‌های گسترده از امور رژیم‌های تجاری گسترده آفریقایی می‌باشد، ادامه یافت. فشارهای مشروط هنوز هم در قبال برنامه AGOA و کمک‌های امدادی به کار می‌رود.

ج- همکاری ایالات متحده با ارگانه‌های منطقه‌ای چند جانبه:

حمایت ایالات متحده از ابتکارات منطقه‌ای آفریقا بخشی از برنامه تقویت آزادسازی اقتصاد آفریقا و همچنین همبستگی با اقتصاد جهانی می‌باشد. تمرکز ایالات متحده در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون به روی سازمان‌های سادک (SADC) و کومسا (COMESA) و سازمان جامعه بین‌الدولی شاخ آفریقا (IGAD) بود. همکاری با گروه‌های منطقه‌ای به دیگر اهداف مانند حل منازعات در شاخ آفریقا، همکاری‌های بشر دوستانه، ابتکارات دمکراتیک و ایجاد زیر ساختارها به ویژه حمل و نقل، شبکه‌های مرتبط با ابتکارات مبارزه با ایدز کمک کرده است. ابتکارات مهم در طول دوره دوم ریاست جمهوری بیل کلینتون عبارتند از: الف - توسعه اقتصادی منطقه‌ای شرق و جنوب آفریقا از طریق آن چیزی که کمک توسعه‌ای ایالات متحده در اعمال دولتها برای کاهش سطوح تعرفه شان در کومسا (COMESA) صورت گرفته است و ایالات متحده همچنین یک برنامه به اصطلاح «نقشه راه سرمایه گذار» به وسیله سرمایه گذاران آفریقایی

با پیش نویسه‌های سیاستهای سرمایه گذاری دوستانه ارائه داده است. اوگاندا اهمیت قابل ملاحظه ای را به عنوان یک تر بالقوه کاملا تجاری در این مساله به دست آورد.

ب- ابتکارات گسترده در شاخ آفریقا در سال ۱۹۹۴ به منظور مدیریت منازعات و فعالیتهای بشر دوستانه.

سادک (جامعه توسعه جنوب آفریقا) SADC نشان دهنده دایره سیاست ایالات متحده به عنوان رهبر اقتصادی بالقوه و دارای اهمیت میباشد تجارت ایالات متحده با منطقه سادک SADC یازدهمین سالهای ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۰ رشد سریعتری نسبت به بقیه این قاره داشته است و برای مقامات ایالات متحده محرز شده است که آنها انتظارات بیشتری از ایجاد منطقه آزاد تجاری در جنوب آفریقا دارند. برای همین منظور یک نماینده ویژه آمریکا در سادک منصوب شد و ابتکار تجارت و سرمایه گذاری برای سادک در حال بررسی و تدوین می‌باشد. در آوریل ۱۹۹۹ همانند نظارت بر مسائل HIV و ایدز و حمایت‌های محیط زیستی، اولین کنفرانس ایالات متحده - سادک در بوتسوانا به منظور تقویت همکاریهای تجاری و اصلاحات قانونی مرتبط با تجارت برگزار گردید. در سپتامبر ۱۹۹۹ یک توافق نامه امضاء گردید که در آن ایالات متحده متعهد گردید که ۳ میلیون دلار آن را تأمین نماید و همچنین USAID یک ابتکار برای تقویت و اصلاحات مرتبط با رشد در منطقه بوجود آورد.

د-دموکراسی سازی:

دولتهای آفریقایی و آمریکا در مارس ۱۹۹۹ در کنفرانس وزراء برای تقویت دوجانبه طبیعت توسعه اقتصادی و دموکراسی و همچنین بر اهمیت افزایش پاسخگویی و اهمیت حقوق بشر شامل حقوق کارگران توافق کردند. ایالات متحده شاید این موضوعات را

با جدیت بیشتر از کشورهای آفریقایی پیگیری نماید. تنفر از مداخلات ایالات متحده در امور داخلی در بین سازمانهای غیر دولتی که کاملا از حمایت یارانه های دولت برخوردار می باشند خیلی زیاد می باشد. کشورهای آفریقایی به صورت کلی توجهشان را به روی این موضوع متمرکز نکرده اند و امید چندانی ندارند تا یک کنگره خشن که در جستجو برای قطع منافع دولتهای آفریقایی می باشد از آنها عذرخواهی کند.

علاوه بر این گرایش در آفریقا در اواخر دهه ۱۹۹۰ به آرامی در جهت یک گسترده دموکراسی لیبرال و حقوق بشر تغییر یافت. بیشتر فعالیتهای ایالات متحده در اواخر دهه ۱۹۹۰ در حمایت از دموکراسی سازی دو جانبه بود اما استثنائاتی از قبیل ابتکار دریاچه های بزرگ، و یا تلاش برای تقویت نقش قانون در یک منطقه بحران زده که به صورت برنامه گسترده ایالات متحده برای قاره آفریقا شامل ایجاد «رادیو دموکراسی برای آفریقا» همانند رادیو آزادی و رادیو آزاد اروپا وجود دارد، پذیرش استانداردهای ضد فساد کشورهای توسعه یافته OECD و استانداردهای اعمال صندوق بین المللی پول را تقویت کرد.

تا امروز دولت بوش هیچگونه معیاری خاصی برای کشورهای آفریقایی بروز نداده است و در عوض به جای آن بر تعاملات تجاری متکی می باشد. در بعضی از این موارد ارتباطات با کشورهای آفریقایی مانند آنگولا جایی که علیرغم فقدان دموکراسی سازی، شرکت های تجاری مانند شرکتی به ریاست معاون رئیس جمهور (هالیبرتون) و مشاور امنیت ملی (شورون CHEVERON) را محدود نکرده است و آنها با بهره برداری از بازگشت به سوی سرمایه گذاری درباره آن چیزی که والتر کاستاینر^۱ مشاور وزیر امور خارجه آن را کاملا شفاف می داند، برخوردار می باشند.

^۱ Walter Kastiener

۵- نتیجه گیری:

تکامل سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد توسط یک رهیافت در حال رشد (رهیافت انطباق) به سمت آفریقا مشخص می‌شود. این امر بوسیله تلاشهایی برای حفظ منافع ایالات متحده در آفریقا و جایگزینی تدریجی فشار ایالات متحده به اشکال مختلف نشان داده شده است تا آفریقا را با شدت بیشتری در اصطلاحات بعدی درگیر نماید.

علیرغم حاشیه ای شدن آفریقا در منافع ایالات متحده و علیرغم علائمی از کاهش جایگاه آفریقا در بین مردم آمریکا، دولت بیل کلینتون جایگاه این قاره را به بالاترین سطح ارتقا داد و از طریق روابط دو یا چند جانبه درصدد تأکید بر مسائل این قاره بود و این مسأله عمدتاً نه تنها به خاطر وعده های تبلیغاتی تیم بیل کلینتون به جامعه آفریقایی - آمریکایی در دو انتخابات ریاست جمهوری بود، بلکه به خاطر منافع ذاتی کلینتون و مشاورانش در آفریقا نیز بود.

انتخاب کالین پاول توسط بوش این اطمینان را بوجود آورد که آفریقا برای مدت زمانی در سطح عالی مورد توجه سیاستگذاران باقی خواهد ماند. دیدار کالین پاول در می ۲۰۰۱ از آفریقای جنوبی، مالی، کنیا و اوگاندا این تصور را که آمریکا باید حمایتش را از قاره آفریقا کاهش دهد باطل کرد. در طول سفر وزیر امور خارجه به آفریقا و در طول سفر رئیس جمهور نیجریه به واشنگتن در همان ماه، بوش و پاول بر بهره برداری شدید از فرصت های به وجود آمده توسط AGOA و تقویت سرمایه گذاری و تجارت و تداوم حمایت از همگرایی منطقه ای و تلاش های نیروهای حافظ صلح آفریقایی تأکید کردند و ایالات متحده بودجه ای را به منظور مبارزه و از بین بردن ایدز اختصاص داد تمام این ابتکارات به نحوی در دوره

ریاست جمهوری بیل کلینتون اتخاذ شده بود اما با تاکیدات بیشتر بر اساس همان هدف اولیه، یعنی اهداف تجارت تنظیم شده بود.

رهیافت انطباق به وسیله دولت بیل کلینتون به تصویب رسید و به وسیله بوش با احساسات در حال رشد ایدئولوژیکی بین نسل جدیدی از رهبران تکنوکرات و رهبری ایالات متحده همراه و همزمان شد. علیرغم تفاوت اندک در ظاهر توافق گسترده ای در مورد اهداف اساسی و ابزار رسیدن به آن ها حاصل شد. کنفرانس وزرا در سال ۱۹۹۹ یک گردهمایی چند جانبه مهمی از عقاید و افکار را در اوایل دوره ریاست جمهوری جورج بوش ارائه داد و روشن و واضح بود که وی در صدد حفظ همان نوع از مداخلات و درگیری های چند جانبه است. تاکید بوش بر جنگ علیه تروریسم از طریق سازمان وحدت آفریقا و از طریق شخصیت های مهم اخلاقی مانند نلسون ماندلا مورد قبول واقع شد و این مساله نشان دهنده تعامل دو جانبه ایدئولوژی بین آفریقا و ایالات متحده می باشد. که در طول دوره انطباق به عنوان نیروی تکامل بخش حیات سیاست خارجی آمریکا ظهور کرده است.

علاوه بر این نسل اخیر رهبران آفریقایی مجبورند که خودشان را به صورت فردی یا چند جانبه به سیستم ثبات سازی و برقراری امنیت که دیدگاه غالب ایالات متحده پس از پایان استعمار بوده است، متعهد بدانند، دیگر زمانه و روزهایی که رهبران آفریقایی به راههای غیر سرمایه داری فکر می کردند گذشته است.

امروزه مؤثرترین رهبران آفریقا امبکی، بوتفلیقه، اوباسانجو می باشند که به نظر می رسد متقاعد شده اند که هیچ امری بهتر از همگرایی به سوی اقتصاد جهانی به سبک روشهای تصور شده به وسیله ایدئولوژی نئولیبرال نمی باشد و این روش کاملاً ضروری است. به نظر می رسد همزمنی ایالات متحده در آفریقا کاملاً دارای اطمینان و در سطح خوبی قرار دارد که این مساله با ایده های رهبران و مکاتب و مسلک های آفریقایی ترکیب

شده است و به طور ذاتی به وسیله یک دموکرات در کاخ سفید، اعمال و اجرا شده است. اما این مساله یکی از شگفتی های پس از جنگ سرد می باشد.

رشد احساسات ایدئولوژیک بین رهبران آفریقایی و قدرت هایی که در واشنگتن بودند بدین معنا نبود که هیچ گونه تفاوتی در عقاید بین آفریقا و ایالات متحده وجود ندارد، بر عکس اگر نپاد را به عنوان یک واکنش احساسات چند جانبه گرایی اخیر در آفریقا در نظر بگیریم، آشکار می شود که رهبران آفریقا انتظار داشتند که ایالات متحده باید عمدتاً در چارچوب فعالیت های سازمان ملل در حل منازعات در قاره آفریقا فعالیت مشارکت و داشته باشد. منافع حاصله از برنامه ACRI محدود به حجم اندکی از کشورهای آفریقایی شد و هنوز هم ایالات متحده مشارکت فعال و مهم در منازعات مهم آفریقا در کشورهای جمهوری دموکراتیک کنگو، سیرالیون، لیبیا، آنگولا و سومالی نداشته است.

علاوه بر این کنفرانس سال ۲۰۰۱ سازمان وحدت آفریقا به روشنی اعلام کرد که به آفریقا به وسیله اعمال تحریم های لیبی (علیرغم نتایج دادگاه لاکربی) اهانت شده است. رهبران آفریقایی همچنین از ایالات متحده درخواست کردند تا از نفوذ در نهادهای مالی چند جانبه برای سرعت بخشیدن به ابتکارات HIPC و کاهش دادن شرایط و پیش فرض های طاقت فرسا که کشورهای علاقه مند و کاندیدا می بایست قبل از دریافت آن کمک ها، آن را اعمال نمایند، استفاده نماید. کمک های اندک ایالات متحده در این قاره یکی از مسایل مهم است به ویژه از دیدگاه نپا د که معتقد است کشورهای آفریقا زیر صحرا در صورتی که خواسته باشند به رشد پایدار و در حد هفت درصد نایل شوند باید سالانه به انباشت حدود ۶۴ میلیارد دلار از سرمایه های داخلی و خارجی، کمک های امدادی و کمک های رسمی اقدام کنند.

با رشد روز افزون آگاهی رهبران آفریقا و آمریکا هنوز هم مسایل مورد اختلاف زیادی باقی مانده و بر این قاره سایه انداخته است. اما سئوالی که باقی می ماند، این است که تقویت آزادی های سیاسی تا چه حد مهم است؟ مساله مهم این است که فرصت های اشاره شده در مشارکت برای توسعه اقتصادی نیاد و دکترین آگوا (قانون رشد و فرصت آفریقا) سرانجام در سطح گسترده ای برای مسایل تجاری ایالات متحده در آفریقا پیاده خواهد شد. تقویت فرصت های تجاری بخشی از مدیریت مدرن می باشد و دولت های بوش و کلینتون را تا حدی می توان در این مسأله، مقصر شناخت.

هر چند که نتایج سیاست هایی که کورکورانه، آزادی سرمایه داری و تقویت تجاری را بدون در نظر گرفتن دیگر عوامل و فرصت های فراهم سازی تجارت و سرمایه داری ایالات متحده انجام داده است، همچنان موضوعات مهم تلقی می شود. از آنجاییکه تحلیل گران در مورد آزادسازی اقتصادهای دولتی چندان خوشبین نمی باشند، یک نگرانی فزاینده در مجموعه سیاست آفریقا وجود دارد و آن این است که هزینه های اجتماعی کوتاه مدت آزادسازی اقتصادی به صورت موفقیت آمیزی مد نظر قرار نگرفته است.^(۵۰) هر چند که در این مورد دلایل روشنی ارایه نگردیده است و یک فرد به تنهایی نمی تواند این سئوالات را پاسخ دهد اما می تواند به این مساله اشاره داشته باشد که نه تنها دو دهه اصلاحات ساختاری در جهت آزادسازی منجر به توسعه روستائینان فقیر و به ویژه زنان نشد بلکه در بسیاری از موارد منجر به بدتر شدن وضعیت آنان نیز گردید است.

تفکرات و اندیشه مقامات ایالات متحده زمانی که درصدد کاهش دادن شکافهای درآمدی آفریقا باشند بسیار اندک می باشد. همانطور که در برنامه نیاد آمده است. باید از ابتکارات به وجود آمده به وسیله ایالات متحده که باعث تقویت دموکراسی شد - این امر در دوره بیل کلینتون پایدار بود اما در دوره بوش کمتر ادامه یافت - استقبال گردد، اما نوع

دموکراسی وعده داده شده توسط ایالات متحده در آفریقا و هر جای دیگر جهان می‌تواند سؤال انگیز باشد، تأثیرات اجتماعی-اقتصادی این شکل از دموکراسی باید در نظر گرفته شود و نباید تلاش شود که اقتصاد و سیاست از همدیگر جدا گردند و همچنین نباید تلاش در پنهان کردن آن داشت. ویلیام رابینسون^۱ به خوبی به این امر اشاره دارد، زمانی که او این شکل از دموکراسی را «پولیاری» می‌نامد و آن را حکومت اقلیت نخبگان و نابرابری‌های اجتماعی در کنار آزادی‌های سیاسی رسمی، انتخابات و حق رای جهان شمول توصیف می‌کند (۵۱).

پیگیری سیاست‌های کور کورانه انعکاس دهنده ارزشهای اساسی ایالات متحده می‌باشد. بدون در نظر گرفتن تأثیرات آن به شرایط رشد نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، حجم گسترده‌ای از فقر برنامه‌ای نیست که یک فرد از مشارکت واقعی انتظار دارد. تلاش‌هایی که به وسیله کلیت‌نویسی صورت گرفت، با جدیت و اشتیاق به وسیله دولت بوش ادامه یافت و به منظور حمایت از فعالیت‌های تجاری، بنگاه‌های تجاری ایالات متحده در آفریقا یک سیستم پاداش و تشویق را برای قاره‌ای که کمتر از دو درصد از سرمایه‌گذاری سیستم خارجی را دارا می‌باشند راه اندازی کرد.

ویلیام رنو^۲ اشاره می‌کند که رهبران آفریقایی و جنگسالاران که به عنوان رهبران وابسته به منازعات دایمی در کشورها و منطقه شان شناخته می‌شوند، روابط ارباب-رعیتی را تقویت می‌کنند و از قراردادهای تجاری با شرکت‌های چند جانبه با بعضی از شرکت‌هایی که مقرشان در ایالات متحده قرار دارند به منظور حفظ حکومتشان و ارتباط با اقتصاد جهانی استفاده می‌کنند. (۵۲)

^۱William Robinson

^۲William Reno

جدا از تقویت دموکراسی و آزادی، ممکن است، سیاست های ایالات متحده به سمت آفریقا، با الگوهای پایدار و مستحکم قدرت در کشورهای ضعیف آفریقا همراه شود.

همانطوریکه در بالا ذکر شد مشکل عمده این است که رهیافت اخیر انطباق ایالات متحده در آفریقا بر این اساس ترسیم شده است که چالش های سیاسی مهم این قاره به خاطر ایدئولوژی هژمونیک اقتصاد محور می باشد، این امر ممکن است در نهایت بسیاری از اهداف، مانند ثبات، شفافیت، پاسخگویی و حکومت مطلوب را که هر فرد آفریقایی، حتی رهبران آفریقا این روزها به آن علاقه مند می باشند را تحت تأثیر قرار دهد. در پایان این موضوع مطرح می شود که: آفریقا به سوی امن شدن مکانی برای سرمایه داری پیش می رود، بلی: اما برای چه مدتی؟

منابع و مواخذ

۱- منظورم از چند جانبه گرایی (Multilateralism) در این مقاله اشاره به فعالیت ها یا ابتکاراتی دارد که شامل همکاری سیاسی میان ۳ کشور یا بیشتر از این تعداد می شود برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

R.Keohane, 'Multilateralism: An Agenda for Research', International Journal, p. 45 (autumn, 1990), p. 73 | J.Ruggie, 'Multilateralism: The Anatomy of an Institution', in J.Ruggie (ed.), Multilateralism Matters: The Theory and Praxis of an Institutional Form (New York: Columbia University Press, 1993), pp.12-13.

۲- رجوع شود به:

See P.J.Schraeder, United States Foreign Policy toward Africa: Incrementalism, Crisis and Change (Cambridge: Cambridge University Press, 1994); D.A.Dickson, United States Policy towards Sub-Saharan Africa: Change, Continuity and Constraint (Lanham & New York: University Press of America, 1985); P.Duignan, and L.H.Gann, the United States and Africa: A History (Cambridge: Cambridge University Press, 1984), pp284-99.

۳- رجوع شود به:

A.Guelke, 'Southern Africa and the Superpowers'. In Stephen Chan (ed.), Exporting Apartheid: Foreign Policies in Southern Africa, 1978-1988 (London: Macmillan, 1990).

۴- رجوع شود به:

Peter Schraeder, ' "Forget the Rhetoric and Boost the Geopolitics": Emerging Trends in the Bush Administration's Policy towards Africa', African Affairs, p.100 (2001).

۵- رجوع شود به:

Robert Cox, 'Multilateralism and World Order' (originally published in 1992), in Robert Cox and Timothy Sinclair (eds), Approaches to World Order (Cambridge: Cambridge University Press, 1996); and E.Augelli and C.Murphy, America's Quest for Supremacy and the Third World: A Gramscian Analysis (London: Pinter, 1988).

6- D.Rothchild and J.Ravenhill, 'From Carter to Reagan: The Global Perspective on Africa Becomes Ascendant', in Kenneth A.Oye, Robert J.Lieber, and Donald Rothchild (eds), *Eagle Defiant: United States Foreign Policy in the 1980s* (Boston: Little, Brown and Company, 1983), p. 338.

7- D.Rothchild and J.Ravenhill, 'Subordinating African Issues to Global Logic: Reagan Confronts Political Complexity', in Kenneth A.Oye, Robert J.Lieber, and Donald Rothchild (eds), *Eagle Resurgent? The Reagan Era in American Foreign Policy* (Boston: Little, Brown and Company, 1987),p.397.

۸- رجوع شود به:

Mohamed A.El-khawas and Barry Cohen (eds), *The Kissinger Study of Southern Africa*(Westport Lawrence Hill, 1976),p.105.

۹- رجوع شود به:

D.Rothchild and T.Sisk, 'Us-Africa Policy: Promoting Conflict Management in Uncertain Times', in Robert J.Lieber (ed.), *Eagle Adrift: American Foreign Policy at the End of the Century* (New York: Longman, 1997).

۱۰- یک مثال در این مورد را می‌توان از راه و روشی را که دولت بیل کلینتون اتخاذ کرد نام برد وی از طریق معاهده ای در سال ۱۹۹۹ دولت سیرالیون را وادار به رسمیت شناختن و همکاری با رهبر معارض جبهه انقلابی Foday Sankoh کرد که متأسفانه در نهایت منجر به از سر گیری جنگ داخلی در سال ۲۰۰۰ گردید.برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Ryan Lizza, 'Where Angels Fear to Tread'. *The New Republic Online* (24 July 2000), at wysig://55://www.tnr.com/0724000/lizza0724000-print.html

۱۱- جورج بوش همچنین از طرف گروههای مسیحی سخت تحت فشار بود، یکی از دلایلش جلب حمایت آمریکا به منظور حمایت از آنها در مقابل دولت مسلمان خارطوم بود.در این مورد رجوع شود به:

Schraeder, ' "Forget the Rhetoric and Boost the Geopolitics" '.

۱۲- رجوع شود به:

Donald Rothchild, 'Us Policy Styles in Africa: From Minimal Engagement to Liberal Internationalism', in Kenneth A.Oye, Robert J.Lieber, and Donald Rothchild (eds), *Eagle Entangled: US Foreign Policy in a Complex World* (New York: Longman, 1979).

۱۳- رجوع شود به:

R. Feinberg, 'Reaganomics and the Third World', in Oye, Lieber, and Rothchild (eds), *Eagle Defiant*.

14- S. Krasner, *Structural Conflict: The Third World against Global Liberalism* (Berkeley: University of California Press, 1985).

۱۵- از دیدگاه من تفاوت زیادی بین "عملگرایی" و "تب ایدیولوژیکی" و "بین" جهان گرایی" و "منطقه گرایی" در سیاست خارجی ایالات متحده وجود ندارد. سیاست ایالات متحده همیشه ایدیولوژیکی می باشد و یک بعد جهان گرایی را نیز دارا می باشد که من درباره آن توضیح خواهم داد. اصطلاح "انطباق" توسط روتچیلد Rothchild در کتاب "روشها و سبک های سیاست خارجی ایالات متحده در آفریقا" پیشنهاد گردید.

16- Augelli and Murphy, *America's Quest*.

17- Feinberg, 'Reaganomics and the Third World'.

18- Rothchild, 'US Policy Styles in Africa', p. 317.

19- Rothchild, 'US Policy Styles in Africa', pp. 329-32.

۲۰- رجوع شود به:

Powell Tour Dispels Backburner doubts', *Africa Research Bulletin* (15 May – 16 June 2001).

۲۱- این اصطلاح را از منبع ذیل اخذ کرده ام:

Michael Schechter, *Innovation in Multilateralism* (Basingstoke: Macmillan, 1999).

22- T. Mulat, 'Multilateralism and Africa's Regional Economic Communities', *Journal of world Trade*, 32/4 (1998). p. 117.

۲۳- رجوع شود به:

Constitutive Act of the African Union (2000)

www.dfa.gov.za/for-relations/multilateral/treaties/auact.htm.

۲۴- اجلاس سران سازمان وحدت آفریقا، اعلامیه الجزیره منتشره در الجزایر در سی و پنجمین اجلاس ۱۲-۱۴ ژولای ۱۹۹۹

۲۵- سازمان وحدت آفریقا/اتحادیه اروپا: دیدگاهها و نظرات اقتصادی، بولتن تحقیقی و پژوهشی آفریقا (۱۶ ژوئن-۱۵ ژولای ۲۰۰۱).

26- I William Zartman, 'Inter-African Negotiations and State Renewal', in John Harbeson and Donald Rothchild (eds.), *Africa in World Politics: The African State System in Flux* (Boulder, Co: Westview Press, 2000), p.154

۲۷- رجوع شود به:

Terrence Lyons, 'Can Neighbours Help? Regional Actors and African Conflict Management', and M.Chege, 'Responsibility and Accountability by International Institutions: Sub-Saharan Africa in the 1990s', in Francis M.Deng and Terrence Lyons (eds.), *African Reckoning: A Quest for Good Governance* (Washington, DC: Brookings Institution, 1998).

۲۸- برای دسترسی به تمام متن رجوع شود به:

WWW.Dfa.gov.za/events/nepad.pdf.

۲۹- رجوع شود به:

F.M.Deng, 'African Policy Agenda: A Framework for Global Partnership', in Deng and Lyons (eds), *African Reckoning*, p.164.

۳۰- رجوع شود به سخنرانی وزیر امور خارجه آفریقای جنوبی خانم زوما در پارلمان در تاریخ ۱۴

مارس ۲۰۰۰.

31- Rothchild and Sisk, 'US-Africa Policy', 275.

32- D.Rothchild and John Ravenhill, 'Retreat from Globalism: US Policy towards Africa in the 1990s', in Kenneth Oye, Robert Lieber, and Donald Rothchild (eds)

Eagle in a New World: American Grand Strategy in the Post-Cold War Era (London: Harper Collins, 1992), 393.

33-D.Rothchild, 'The Impact of Us Disengagement on African Intrastate Conflict Resolution', in Harbeson and Rothchild, *Africa in World Politics*, p.170.

34- Rothchild and Sisk, 'US-Africa Policy', p. 275.

35- M.Bridgman, 'Between "Partnership" and Disengagement: Mapping the Contours of Us Policy towards Post-Apartheid South Africa' (unpublished D.Phil.dissertation.University of Stellenbosh, 1999), p.99.

36-Bridgman, 'Between "Partnership" and Disengagement', p. 159.

37- Simon Barber, 'US plays Jesse Helms as a pawn in the diplomacy game', *Business Day* (26 January 2000).

۳۸- سوزان رایس، "مشارکت ایالات متحده-آفریقا: یک سال پس از بازدید رییس جمهور" وی قبل از کالج مری هوس براین امر تاکید کرد. ۲۵ مارس ۱۹۹۹.

سوزان رایس "خلاصه ای از سخنرانی های وزیر امور خارجه مادلین آلبرایت راجع به سفر وی به آفریقا"، واشینگتن، وزارت امور خارجه ۱۵ اکتبر ۱۹۹۹ و.

W.schniedman, President Clintons Partnership initiatives for Africa .
economic journal of the usis, 4/3 (1999)

برای مطالعه بیشتر رجوع شود به سایت:

www.usia.gov/journals/ites/0899/ijee/toc.htm.

۳۹- رجوع شود به:

Rothchild, 'The Impact of US Disengagement', pp.180-3; Council for a Liveable World Education Fund, 1999, 'ACRI: A Peacekeeping Alliance in Africa',

پروژه ای درباره صلح بانی سازمان ملل رجوع شود به سایت:

www.clw.org/pub/clw/un/acri.html.

40- J.Stremlau, 'Ending Africa's wars'. Foreign Affairs, 79/4 (2000).

41- R.Slater, Address by the Secretary for Transportation at the National Summit on Africa, Washington, Dc (18 February 2000).

42 T.Friedman, 'US protectionism is a blight on Africa', Sunday Independent (4 March 2000).

۴۳- در سال ۱۹۹۸ ایالات متحده بیش از ۴۵ درصد صادراتش با کشورهای آفریقایی بود که

این رقم بیشتر از صادرات با تمام کشورهای اتحاد جماهیر شوروی (سابق) بود و ۱۶ درصد از

واردات نفت ایالات متحده از آفریقا تامین می شد در این خصوص رجوع شود به یک مصاحبه

درباره روابط تجاری ایالات متحده با آفریقا در:

Stremlau, Ending Africa's Wars, pp.121-3.

۴۴- رجوع شود به:

R.M.Whittaker, 'Integrating Africa into the world trading system',
Economic perspectives, electronic journal of the USIS, 4/3 (1999), at
www.Usia.gov/journals/ites/0899/ijee/toc.htm.

45- Charles Cobb, 'Bush unveils new US initiative to boost investment', all Africa.Com (30 October 2001) at <http://allAfrica.com/storis/printable/20011030001.html>.

۴۶- رجوع شود به متن سخنرانی های کالین پاول در سایت:

www.State.gov/p/af/rls/rm/2001/index.cfm?docid=5780,

رجوع شود به متن سخنرانی های بوش در سایت

www.State.gov/p/af/rls/rm/2001/index.cfm?docid=5781.

۴۷- رجوع شود به:

Friedman, 'US protectionism is a blight on Africa'.

۴۸- رجوع شود به کمیسیون مشترک وزرای آفریقا - ایالات متحده (۱۸ مارس ۱۹۹۹) (در سایت:

www.State.Gov/www/regions/Africa/communiqué.html.

۴۹- برطبق گفته های کانستاینر بازگشت سرمایه گذاری در آفریقا به حدود ۳۱ درصد رسیده

است که این بالا ترین رقم در جهان می باشد همچنین می توان این گفته را در شورای همکاری

آفریقا، کنفرانس تجاری ایالات متحده - آفریقا در ۱ نوامبر ۲۰۰۱ در سایت زیر مشاهده نمایید.

www.state.gov/p/af/rls/rm/index.cfm?

۵۰- رجوع شود به:

J.M.Rao, Development in the Time of Globalization (New York: UNDP Poverty Elimination Programme, 1998); D.Rodrik, the New Global Economy: Making Openness Work (Washington, DC: Overseas Development Council, 1999).

51- W.Robinson, Promoting Polyarchy: Globalization, US Intervention and Hegemony (Cambridge: Cambridge University Press, 1996), p.16.

52- William Reno, 'Africa's Weak States, Non-State Actors.And the Privatization of Interstate Relations', in Harbeson and Rothchild (eds), Africa in World Politics, pp.286-307.